

قدر پدر و مادر خود را بیشتر بدانید



بسم الله الرحمن الرحیم

بهشت فراموش شده

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بهشت فراموش شده

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : بهشت فراموش شده/ مهدی خدامیان آرانی؛ برای موسسه اندیشه سبز شیعه.

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۹۳ ص.

فروست : اندیشه سبز؛ ۱۹.

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۰۲۲-۸ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال(چاپ سوم)

یادداشت : کتاب حاضر قبلا تحت عنوان« بهشت فراموش شده: پدر و مادر خود را بیشتر احترام کنید!» توسط انتشارات دعوت در سال ۱۳۸۸ فیپا گرفته است.

یادداشت : چاپ سوم :۱۳۹۲.

یادداشت : عنوان روی جلد: بهشت فراموش شده: قدر پدر و مادر خود را بیشتر بدانید.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۸۹- ۹۳.

عنوان دیگر : بهشت فراموش شده: پدر و مادر خود را بیشتر احترام کنید!.

موضوع : والدین-- جنبه های مذهبی-- اسلام

موضوع : والدین و کودک (فقه)

موضوع : والدین و کودک-- داستان

شناسه افزوده : موسسه اندیشه سبز شیعه

رده بندی کنگره : BP۲۵۳/۶/خ۴ب۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۴۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۵۹۶۸

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما پدر و مادر خود را دوست دارید؟ آیا می خواهید عشق و محبّت شما به آنها بیشتر و بیشتر شود؟

آیا می دانید چگونه می توانید از قلب پدر و مادر خویش به اوج آسمان ها پرواز کنید؟ آیا می دانید اگر پدر و مادر را از خود راضی کنید، خدا از شما خشنود می شود؟

برادرم! ، خواهرم! آیا می خواهید به دریای بی انتهای رحمت الهی متّصل شوید؟ آیا می خواهید خدا به شما نظر رحمت بکند؟

بیایید به پدر و مادر خود نیکی کنید، بیایید قدری با آنان مهربان تر باشید.

این کتاب را برای کسانی نوشته ام که می خواهند با احترام به پدر و مادر به سوی خوشبختی دنیا و آخرت گام بردارند.

من تلاش کرده ام که با نگاهی نو به آموزه های دینی

به شما کمک کنم تا بار دیگر عاشق پدر و مادرتان شوید!

من این کتاب را برایت نوشتم و اکنون نوبت شما است تا کتاب خودت را بخوانی و بدانی که پدر و مادرت همان بهشت گمشده تو می باشند.

این کتاب را به پدر و مادر عزیز خود تقدیم می کنم، زیرا آنها بهشتی هستند که خدا به من ارزانی داشته است.

بسیار خوشحال می شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم ، منتظر شما هستم .

مهدی خدّامیان آرانی

قم، آبان ۱۳۸۸

با این سرعت کجا می روی؟

نمی دانم تا به حال به این مطلب فکر کرده ای که کدام یک از کارهای خوب، زودتر از همه کارها، باعث خشنودی خدا می شود؟

من یک روز تصمیم گرفتم تا تمام کارهای خوب خود را مورد بررسی قرار داده و ببینم که خشنودی خدا را چگونه می توانم زودتر به سوی خود جذب کنم.

برای همین مدّت زیادی روی این موضوع فکر کردم.

در واقع من یک مسابقه برگزار کرده بودم و می خواستم ببینم کدام یک از کارهای خوب می تواند مرا در آغوش مهربانی خداوند قرار دهد.

خواننده محترم!

آیا شما هم تا به حال روی این مطلب فکر کرده اید؟

می دانم که شما کارهای خوب زیادی در زندگی انجام داده اید.

یادت هست، لباس احرام پوشیدی و گرد خانه خدا طواف کردی؟

یادت هست چقدر به بیچارگان کمک نمودی؟

در ماه رمضان و شبهای قدر چقدر با خدای مهربان خویش نجوا و مناجات داشتی؟

به راستی در میان این همه کار خوب، کدام کار است که گوی سبقت را از همه ربوده و می تواند باران رحمت خدا را برای

ما بفرستد؟

آری، خداوند منتظر ما است، تا به بهانه ای به سوی او رو کنیم و او

ما را در آغوش مهربانی خود جای دهد، و خوشا به حال کسانی که لذّت خوشحالی خدا را چشیدند و قلبشان آرام گرفت.

آیا موافقید تا لحظه ای خدمت امام صادق(ع) برویم و از آن حضرت سؤال کنیم که: ای آقای ما! کدام کار می تواند ما را زودتر به خشنودی و رحمت خدا برساند؟

جالب این است که آن امام زیبایی ها، صدها سال قبل به سؤال من و تو پاسخ داده است: هیچ عبادتی زودتر و سریع تر از احترام به پدر و مادر، نمی تواند خشنودی خداوند را در پی داشته باشد.۱

دوست من! در این سخنِ امام، دقّت کن. چرا آن حضرت احترام به پدر و مادر را به ما سفارش می کند؟

چرا به جای نیکی به پدر و مادر از احترام گرفتن به آنها یاد می کند؟

تو خوب می دانی که احترام گرفتن یک مرحله بالاتر از نیکی کردن است.

ممکن است یک نفر واقعا به پدر و مادر پیر خود نیکی کند و از همه جهت به آنها رسیدگی نماید.

برای آنها تمام امکانات رفاهی را فراهم نماید، مثلاً در ماه یک میلیون تومان به آنها بدهد، امّا در قلب خویش با آنها خداحافظی کرده باشد.

این خدمت رسانی نمی تواند خشنودی خدا را به سوی ما جذب کند.

ما باید در قلب خویش جایگاهی برای پدر و مادرمان قرار دهیم و در قلب خود نسبت به آنها محبّت داشته باشیم. این همان احترام به پدر و مادر است.

اگر تو میلیون ها تومان پول به پدر و مادر خود بدهی، امّا در قلب خویش به آنها عشق نورزی، پدر و مادرت خیلی زود متوجّه می شوند که تو از سر تکلیف و وظیفه و یا حسّ ترحّم به

آنها کمک می کنی. این کار ، دل پدر و مادرت را غمناک می کند.

تو باید به پدر و مادر خویش عشق بورزی و به این عشق افتخار کنی و با همین عشق به آنها خدمت کنی.

شاید نتوانی از آنها حمایت مالی بنمایی، امّا در قلب خویش، عشق مقدّسی را جای می دهی و آنها را دوست می داری.

این را باور کن که پدر و مادر خیلی زود متوجّه می شوند که آیا در قلب خود برای آنها جایگاهی قرار داده ای یا نه!

اگر خدای ناکرده به غرور مبتلا شوی و عشق به پدر و مادرت را کسر شأن خود بدانی و احترام گرفتن از آنها را باعث پایین آمدن کلاس خود بدانی، پدر و مادر به تو هیچ نمی گویند، ولی این را از نگاه تو می فهمند.

امّا بدان که دیگر بزرگ ترین و بهترین عبادت را از دست داده ای و زمانی این را متوجّه می شوی که بعد از سالیانی دراز، بر سر قبر آنها می نشینی و افسوس می خوری که ای کاش یک لحظه دیگر پدر و مادرم زنده بودند تا عشق خویش را نثارشان کنم، ولی افسوس که دیگر خیلی دیر است.

پس تا پدر و مادر در کنار تو هستند، برخیز و بهترین عشق ها و محبّت ها را نثارشان کن تا خدای مهربان این احترام تو را نسبت به پدر و مادر ببیند و آنگاه از تو خشنود گردد، چرا که رضایت خداوند در گرو رضایت پدر و مادر است.۲

چه مدالی بالاتر از این که خدا از تو راضی و خشنود باشد.

بی جهت نیست که پیامبر به یکی از یاران خود فرمودند: «به پدر و مادر خود نیکی کن که پاداش تو بهشت خواهد

بود».۳

آری، با نیکی به پدر و مادر و مهربانی با آنها می توانی هم در این دنیا در آرامش و خوشبختی زندگی کنی و هم در آخرت در بهشت جاودان منزل کنی.

مادر این جوان کجاست؟

به رسول خدا خبر دادند که یکی از جوانان مدینه آخرین لحظه های عمر خود را سپری می کند.

پیامبر با شنیدن این خبر همراه با تعدادی از یاران خود به سوی خانه آن جوان حرکت کرد.

پیامبر وارد خانه شد و در کنار بستر آن جوان نشست.

آن جوان چشمانش را باز کرد و دید که پیامبر مهربانی ها، در کنار او نشسته است.

اینجا بود که آن جوان خوشحال شد و اشک در چشمانش نشست.

او به پیامبر نگاه می کرد و سخنی نمی گفت.

سختی های لحظه جان دادن، زبان او را بند آورده بود و دیگر قادر به سخن گفتن نبود.

تو نمی دانی که آن جوان چه لحظات سختی را پشت سر می گذاشت. خوب است در اینجا با هم دعا کنیم که در آن لحظه های سخت جان دادن، پیامبر نیز یار و یاور ما باشد.

همه می دانستند که دیگر عمر این جوان به سر آمده است.

مردم یک نگاه به این جوان می کنند و یک نگاه به پیامبر و منتظرند ببینند که پیامبر در این لحظات برای نجات جوان چه خواهد کرد.

پیامبر رو به او می کند و چنین می فرماید: ای جوان! اقرار به یگانگی خداوند بنما، "لا اِلهَ اِلَّا اللّه" را بر زبان جاری کن.

امّا آن جوان هر چه تلاش می کند، زبانش به ذکر «لا اِلهَ اِلَّا اللّه» گشوده نمی شود.

آری، او نمی تواند سخن بگوید. همه به فکر فرو می روند، مگر این جوان چه کرده است که به چنین سرنوشتی گرفتار شده است.

او اکنون سزای کدامین گناه

خویش را می بیند؟ آیا این جوان راه نجاتی دارد؟

اینجا است که پیامبر سراغ مادرِ این جوان را می گیرد.

اتّفاقا، مادرش کنار بستر او نشسته است. پیامبر رو به مادر می کند و می فرماید: آیا شما از پسر خود ناراضی هستی؟

مادر آهی از دل می کشد و می گوید: آری، من از او ناراضیم و مدّت شش سال است که با او سخن نگفته ام.

اکنون معلوم می شود که چرا این جوان در لحظه جان دادن زبانش بند آمده است و این همه سختی می کشد.

گناه بزرگ او این است که مادر را از خود ناراضی کرده است.

او دل مادر خود را شکسته است و برای همین باید این گونه جان بدهد.

پیامبر رو به مادر می کند و می فرماید: من از تو می خواهم تا او را ببخشی و از او راضی شوی.

مادر چون سخن رسول خدا را می شنود، رو به آن حضرت می کند و می گوید: من او را بخشیدم، خدا هم او را ببخشاید.

با شنیدن این سخن، شادی و سرور بر چهره پیامبر می نشیند و آنگاه پیامبر از جوان می خواهد تا ذکر لا اِلهَ اِلاَّ اللّه را بگوید.

این بار همه صدای جوان را می شنوند که ذکر لا اِلهَ اِلاَّ اللّه را با صدای بلند می گوید.

آری، همان لحظه ای که مادر از او راضی شد، سختی های جان دادن نیز از او برطرف شد.۴

چهار نگاهی که عبادت است

خوب است برای یافتن حقیقت به مکّه سفر کنیم، گویا کمی دیر رسیدیم، چرا که پیامبر رحلت کرده اند.

بهتر است، اکنون که آن حضرت در میان ما نیست و روح بلندش به ملکوت اعلی پیوسته است، به سراغ راستگوترین صحابی اش برویم.

در میان این همه جمعیّت باید ابوذر را پیدا کنیم، زیرا او راستگوترین فرد

روزگار است.

خدای من! کجا می توانیم ابوذر را پیدا کنیم؟ آیا تو او را دیده ای؟

به هر حال بعد از چند روز پرس و جو، خبردار می شویم، مطلوب ما اکنون در کنار کعبه می باشد.

با عجله خود را به مسجد الحرام می رسانیم. در میان آن همه جمعیّت، او را می یابیم. بعد از سلام، روی او را می بوسیم و در کنارش می نشینیم. می خواهیم با او مشغول گفتگو شویم.

مدّت زیادی است که ما در جستجوی او بوده ایم. اکنون که به او رسیده ایم، می بینیم، ابوذر به گوشه ای نگاه می کند و چشم از آنجا بر نمی دارد.

خدایا! مگر آن جا چه خبر است؟ چرا ابوذر چشم از آن جا بر نمی دارد؟ خوب نگاه می کنم، می دانید چه کسی را می بینم؟

آری، علی بن ابی طالب(ع) را می بینم که مشغول نماز است. جای تو خالی است تا ببینی، چگونه ابوذر مبهوت جمال او شده است.

نمی دانم چه مدّت گذشته، ولی ابوذر همین طور فقط به جمال علی(ع) نگاه می کند!

از او می پرسم: ای ابوذر! چرا نگاه خود را از صورت علی(ع) برنمی داری؟

او در پاسخ چنین می گوید: من این کار را می کنم، چرا که از رسول خدا شنیدم که فرمود: «اگر به چهار چیز، نگاه کنی، نگاه تو عبادت حساب می شود: نگاه به علی، نگاه پدر و مادر از روی مهربانی، نگاه به قرآن و نگاه کردن به کعبه».۵

حق با تو است، اکنون می فهمم که چرا این قدر به علی(ع) نگاه می کردی.

چه کنم تا به آرزویم برسم؟

از حرم حضرت معصومه(س) بیرون می آمدم که جوانی به سویم آمد. بعد از سلام، گفت: می خواستم، چند لحظه وقت شما را بگیرم.

نگاهی به او کردم، دیدم از بس گریه کرده، چشمانش قرمز شده است.

به او گفتم: در

خدمت شما هستم.

به گوشه ای از صحن رفتیم و او شروع به سخن گفتن کرد. او گفت: اهل تبریز هستم، حاجت مهمّی دارم و می خواهم به آرزوی خود برسم. امّا هر کاری کردم، دعایم مستجاب نشد. هر دعایی که به من معرّفی شد، خواندم. هر ذکر و دعایی که فکرش را بکنی، خواندم ولی نتیجه نگرفتم. من دیگر درمانده شده ام، نمی دانم چه کنم؟ آیا راه حلّی به فکرتان می رسد؟

من نگاهی به او کرده، گفتم: اشکال کار همین است که تو هر چه را شنیدی، عمل کردی بدون این که تحقیق کنی، آیا آن چه را شنیده ای، درست است یا نه.

او تعجّب کرد و گفت: آدم بیچاره ای مانند من به هر چه امیدوارش کند، دل می بندد تا شاید مشکلش حل شود.

گفتم: مگر نمی خواهی مشکل تو برطرف شود و به آرزوی خود برسی؟ پس باید راهی را انتخاب کنی که مورد تأیید امامان معصوم(ع) باشد. کدام یک از کارهایی را که برای رفع مشکل خود انجام داده ای، مورد تأیید آنها می باشد؟

جوان به فکر فرو رفت، او سخن مرا به خوبی دریافت کرد.

اگر می خواهی دعا کنی، اگر می خواهی به خواسته ات برسی، باید خاطرت جمع باشد که گردِ خرافات نمی گردی.

حالا دیگر آماده بود تا او را راهنمایی کنم تا زودتر به آرزوی خود برسد. آیا می دانید به او چه پیشنهادی دادم؟

به او گفتم: آیا پدر شما زنده است؟

او گفت: بله، چطور؟

به او گفتم: چون به شهر خود بازگشتی به نزد پدرت برو، دست او را از روی ادب و احترام ببوس و از او بخواه برایت دعا کند، چرا که امام صادق(ع) فرموده که دعای پدر در حقّ فرزند مستجاب

است.۶

جوان رو به من کرد و گفت: به همین سادگی!، من هم در جواب گفتم: به همین سادگی!

بعد از بیست روز در منزل مشغول نوشتن کتاب هایم بودم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، صدای همان جوان را شنیدم که به خاطر رسیدن به حاجتش از من تشکّر می کرد.

یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم!

ما برای رسیدن به حاجت خود، چه کارها که نمی کنیم! چه سفرها که نمی رویم! چه چلّه نشینی ها که نمی کنیم! چه پول ها که خرج نمی کنیم!

ای جوان عزیز! تا سایه پدر بر سرت هست، قدر این نعمت را بدان و هرگاه به مشکلی برخورد کردی از او بخواه تا برایت دعا کند.

ممکن است دعای پدر در حقّ خودش مستجاب نشود، امّا دعای او در حقّ فرزندش، مستجاب است.

ممکن است بگویی پدر من زیاد با خدا و اهل نماز نیست، چطور می شود دعای او مستجاب شود؟

دوست خوب من! این قانونی است که خدا خودش گذاشته است. خداوند، دعای پدر در حقّ فرزندش را مستجاب می کند.

آیا می دانی علّت این قانون چیست؟

خدای مهربان خود می داند که وقتی تو نزد پدر می روی و از او می خواهی برایت دعاکند، چقدر قلب پدر شاد می شود و به خود می بالد و از سوز دل برایت دعا می کند.

خدا می خواهد ما جوانان قدردان پدران خود باشیم، آنهارا فراموش نکنیم، همواره آنان را بزرگ بشماریم.

ای جوان! خدا می خواهد دست پدر را ببوسی و عشق و محبّت را به او هدیه کنی.

خدا می خواهد تا کانون خانواده شما گرم و صمیمی باقی بماند. او می خواهد جامعه مسلمانان در عطش محبّت نسوزد.

برای همین این قانون را در نظام خلقت قرار داده و به فرشتگان آسمان ها دستور

داده است که هرگاه پدری برای فرزندش دعا کرد همه مانع ها و حجاب های استجابت این دعا را بردارند.

عزیزم! می دانم در زندگی مشکلاتی داری که مدّت زیادی است به دنبال برطرف شدن آنها هستی.

حتما آرزوهای بزرگی داری که «آرزو بر جوان عیب نیست و بزرگی هر کس به بزرگی آرزوی اوست».

برخیز! همین حالا به خانه پدرت برو، دستش را ببوس و از او بخواه برای تو دعا کند.

بهترین اعمال نزد خدا چیست؟

امروز به این فکر فرو رفتم که خدای مهربان چه کاری را بیش از همه کارها دوست دارد.

به راستی خدایی که خود زیبا است، کدام یک از اعمال ما را زیباتر می بیند و آن را بیشتر می پسندد.

خواننده عزیز، آیا شما حاضری مرا کمک کنی؟

آخر من می خواهم هر طور شده، آن کار زیبا را انجام دهم و از آن راه به خدای بزرگ نزدیک شوم.

چه خوب است با هم کتاب های حدیث را ورق زده، مطالعه کنیم یا تحقیق نماییم تا به جواب خود برسیم.

برای یافتن جواب باید سفر کنیم به چهارده قرن قبل، به شهر مدینه، به مسجد پیامبر اسلام!

نگاه کن، چگونه یاران پیامبر به گرد آن حضرت حلقه زده اند!

یک شمع در میان صدها پروانه!

همه سراپا گوش هستند تا از حضور پیامبر استفاده نمایند.

در این میان نگاه من متوجّه ابن مسعود می شود که بی صبرانه منتظر است تا از پیامبر سؤالی بپرسد.

آیا ابن مسعود را می شناسی؟ او یکی از یاران گرامی رسول خدا است که همراه با آن حضرت از شهر مکّه به مدینه هجرت کرده است.

او اوّلین کسی است که آیات قرآن را در شهر مکّه با صدای بلند به گوش همه مردم رساند.۷

به هر حال من در وجود ابن مسعود، عطش

فهم و دانستن را می بینم. او به دنبال فرصت مناسبی است تا سؤال خود را از پیامبر بپرسد.

سؤال او این است: ای رسول خدا! می خواهم بدانم، خداوند کدام یک از کارهای بندگان خود را بیش از همه دوست دارد.

پیامبر در جواب او می فرماید: خداوند، نماز اوّل وقت را بیش از همه اعمال دوست دارد.

آری، نماز ستون دین و معراج مؤمن است که به وسیله آن مؤمن می تواند پله های کمال را پشت سر بگذارد و به ملاقات خداوند برسد.

ابن مسعود ادامه می دهد: ای رسول خدا! بعد از نماز، خداوند کدام کار را بیش از همه کارها دوست می دارد؟

پیامبر از این که می بیند، ابن مسعود تا این اندازه به دنبال کسب کمال است، خوشحال می شود، رو به او می کند و می فرماید: بعد از نماز، خداوند نیکی به پدر و مادر را بیش از هر کاری دوست می دارد.

ابن مسعود سؤال می کند: بعد از آن، خدا چه کاری را بیش از همه کارها دوست می دارد؟

پیامبر می فرماید: جهاد در راه خدا.۸

دوست خوبم! اگر خوب در این سخن رسول خدا دقّت کنی، می بینی که نیکی به پدر و مادر از جهاد در راه خدا بالاتر شمرده شده است.

مگر جهاد در راه خدا، ثواب بسیار زیادی ندارد؟ در روز قیامت یکی از درهای بهشت مخصوص کسانی است که در راه خدا جهاد کرده باشند.

با این حال، دین ما نیکی به پدر و مادر را از جهاد در راه خدا بالاتر می داند.

بسیار جای تعجّب است که ما با وجود پدر و مادر نتوانیم رحمت و بخشش خدا را به سوی خود جذب کنیم، چرا که از راه نیکی به پدر و مادر می توان باران مهربانی خدا

را به سوی خود نازل کرد.۹

در آن آسمان ها چه خبری است؟

آیا موافقی با هم سفری به بهشت داشته باشیم؟

بهشت جایگاه بندگان خوب خدا است و هر کس در آن مسکن گزینند از غم و غصّه رها شده است و جز شادی و کامیابی در انتظار او نیست.

بهشت خانه زندگی و سلامتی است و هیچ ناراحتی در آن جا نیست. مؤمنان هر چه آرزو کنند برایشان آماده می شود.

آیا می دانی که بهشت طبقه های متعدّدی دارد و هر کس به میزان مقامی که دارد در قسمتی از بهشت منزل می کند و زندگی زیبای خویش را ادامه می دهد.

آیا می دانید بالا ـترین طبقه بهشت کجاست؟ آری، «علیّین» بالا ـترین جایگاه بهشت می باشد و خانه رسول خدا و حضرت علی(ع) در آن جا می باشد.۱۰

مگر عشق رسول خدا و فرزندان او را به دل نداری؟ آیا می خواهی خداوند منزلی در «علیّین» به تو بدهد؟

فکرش را بکن، در بالاترین مرتبه بهشت، جایی که منزلگاه عزیزان خدا است، قرار بگیری!

آیا سعادتی بالاتر از این می توانی تصوّر کنی؟

دوست خوبم! منزل تو در «علیّین»، نشانه این است که بالا ـترین مقام ها را در دنیای معنویّت کسب کرده ای و توانسته ای در کنکور دنیا به بهترین رتبه دست پیدا کنی و برای همین خداوند بهترین ها را در آخرت به تو داده است.

فکر می کنم که دیگر اشتیاق آن را پیدا کرده ای تا با هم راه رسیدن به این سعادت را مورد بررسی قرار دهیم.

حتما نام ابوحمزه ثمالی را شنیده ای؟!

ابوحمزه ثمالی یکی از یاران بسیار عزیز امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) است. او همان کسی است که دعای امام سجاد(ع) در سحرهای ماه رمضان را نقل کرده و برای همین آن دعا به نام «دعای ابوحمزه

ثمالی» مشهور شده است.

اکنون می خواهم، برایت بگویم که همین آقای ابوحمزه از امام باقر(ع) این سخن را نقل می کند که خلاصه آن، چنین است: «هر کس با پدر و مادر خود مهربان باشد و به آنها نیکی کند و در رفع احتیاجات آنها بکوشد، خداوند در روز قیامت او را در علیّین جای دهد و جایگاه او را بالای همه جایگاه ها قرار دهد».۱۱

به راستی اگر مشتاق هستی تا در بالاـترین مقام بهشتی قرار بگیری، برخیز و از همین الان برنامه ای برای خود بریز و طبق آن برنامه احترام ویژه ای از پدر و مادر خود بگیر.

پدر و مادر، سرمایه ای هستند که اگر از این سرمایه خوب استفاده کنی، می توانی پلّه های کمال را یکی پس از دیگری طی کنی و خود را به آن جا برسانی که در بهترین مرتبه بهشت در کنار دوستان عزیز خدا جای بگیری.

من می دانم که این کار را می کنی و از صمیم قلب دست پدر و مادر خود را می بوسی و خدای بزرگ را هم شکر می کنی، از این که او به تو چنین سعادتی داده است که با خدمت کردن، مهربانی نمودن و عشق ورزیدن به پدر و مادر به او نزدیک شوی.

ثواب سفر حج در هم آغوشی چشم تو

از راه دوری برای انجام حجّ واجب حرکت کرده و بیابان ها را پشت سر گذاشته بودم.

طوفان های شن بر سر راهم ظاهر می شدند و من هر بار ناچار بودم تا آرام شدن طوفان، صبر کنم.

همین باعث شد که نتوانم روز عرفه، خود را به مکّه برسانم، این راه طولانی را طی کرده بودم ولی نتوانستم حجّ واجب را بجای آورم. خیلی ناراحت بودم که چنین سعادتی را از

دست دادم.

یکی از دوستانم به من پیشنهاد داد تا پیش پیامبر بروم و با او در این مورد سخن بگویم.

اکنون می خواهم نزد پیامبر بروم، خوب است که همراه من بیایی.

من رو به پیامبر می کنم ومی گویم: ای رسول خدا! من برای انجام حج به سوی مکّه حرکت کردم، امّا نتوانستم به موقع به مکّه برسم. خیلی دلم می خواهد که ثواب حج را داشته باشم، با توجّه به این که ثروت زیادی دارم، ممکن است مرا راهنمایی فرمایید تا پول خود را در چه کار خیری صرف کنم تا در عوض، خداوند ثواب حج را برایم بنویسد.

پیامبر سر مبارکش را پایین می آورد و لحظه ای فکر می کند.

آنگاه رو به من می کند و می فرماید: به آن کوه بلند نگاه کن! اگر به اندازه آن کوه، طلا داشته باشی و همه را در راه خدا صرف کنی به آن ثوابی که حاجی کسب کرده است نمی رسی. وقتی حاجی از خانه اش حرکت می کند، به هر قدمی که برمی دارد، خداوند ده گناه او را می بخشد و ده ثواب نیکو به او می دهد. چون طواف خانه خدا را انجام داد، خداوند همه گناهان او را می بخشد.۱۲

دوست من! اکنون دیگر از ثواب بسیار زیاد حجّ خانه خدا آگاه شدی، آیا اکنون آماده هستی تا قصّه دیگری از پیامبر برایت نقل کنم؟

یک روز پیامبر در جمع یاران خود نشسته بود و سخن از احترام به پدر و مادر به میان آمد.

آن حضرت چنین فرمودند: وقتی فرزندی به پدر و مادر خود نیکی کند و به آنها نگاه محبّت آمیز بنماید، خداوند برای هر نگاه او ثواب انجام یک حج می نویسد.

یاران پیامبر سخت متعجّب شدند. آخر چگونه

چنین چیزی ممکن است؟ امّا این سخن از رسول خدا است، او که از خود سخن نمی گوید، او که اشتباه نمی کند.

همه گیج شده اند، برای همین همه یک صدا گفتند: ای رسول خدا! اگر فرزندی در روز صد بار به صورت پدر و مادر خود نگاه کند، آیا خدا به او ثواب صد حج می دهد؟.

تو می دانی که جواب پیامبر یک کلمه بود: بله.۱۳

تعجّب ما به خاطر این است که نمی دانیم بزرگواری و کرم خدا تا چه اندازه است.

دوست خوبم! حج آن قدر ثواب دارد که اگر میلیون ها تومان ثروت داشته باشی و همه را در راه خدا انفاق کنی به ثواب حاجی نمی رسی، امّا ارزش نگاه محبّت آمیز به پدر و مادر نزد خداوند بالاتر از آن است که همه ثروت خود را در راه خدا صرف کنی.

عزیزم! هیچ کدام از کارهای خدا بدون حکمت نیست، او یک نگاه تو به پدر و مادرت را از میلیون ها تومان کمک به فقرا بیشتر دوست دارد!

اگر توفیق پیدا کنی به فقرا کمک کنی و پولی را در راه خیر صرف کنی، به خاطر تربیت صحیح پدر و مادرت می باشد.

برای همین تلاش کن تا همیشه با دیده احترام به پدر و مادر نگاه کنی.

نکند تو هم مثل آن آقایی باشی که هر سال پول زیادی برای امور خیر مصرف می کرد، امّا پدر و مادر خود را به خانه سالمندان سپرده بود و چند ماه، یک بار به آنها سر می زد.

خدا نمی خواهد، ما پدر و مادر خود را فراموش کنیم، برای همین یک نگاه به صورت پدر و مادر را بیشتر از سفر حج خریداری می کند.

یادم نمی رود در سوّمین سفر حج

خود (سال ۱۳۸۷) در کاروان ما آقایی بود که در صحرای عرفات خیلی گریه می کرد و اشک می ریخت و خدا خدا می کرد. من به حال و هوای او غبطه می خوردم.

این جریان گذشت. اتّفاقا در یکی از روزهای آخر سفر، همسر آن آقا نزد من آمد و گفت که شوهرش مدّت پنج سال است با پدر و مادر خود قهر است واصلاً با آنها سخن نمی گوید.

او از من درخواست کرد تا با شوهرش سخن بگویم و از او بخواهم تا موقع بازگشت به ایران با پدر و مادر خود آشتی کند.

این جا بود که من از کار او خیلی تعجّب کردم، این حاجی ما، دل پدر و مادر خود را خون کرده و پنج سال است با آنان سخن نمی گوید، اکنون به سفر حج آمده، در صحرای عرفات خدا را صدا می زند، در حالی که پدر و مادرش از او ناراضی هستند.

به آن حاجی گفتم: تو به سفر حج آمده ای، امّا می دانی در این مدّت پنج سال از چقدر ثواب و فضیلت محروم بوده ای و از همه مهّم تر این که خدا را از خود ناراضی داشته ای.

ای جوانانی که می خواهید به خدا نزدیک شوید! ای کسانی که آرزوی سفر حج و زیارت خانه خدا را دارید! بیایید که یار در خانه است و ما گرد جهان می گردیم! از همین امروز تصمیم بگیرید، با عشق، محبّت و صمیمیّت به صورت پدر و مادر خود نگاه کنید و بدانید که این گونه می توانید، پلّه های کمال و معنویت را طی کنید.

عزیزانم! به خدا قسم! ما معنای عرفان و معنویت را نفهمیدیم. نگذاشتند بفهمیم که چگونه به خدا نزدیک شویم.

واقعا اگر ما این مطالب را می دانستیم، چقدر کانون خانواده های ما گرم تر بود.

آیا دیگر این قدر پدران و مادرانِ جامعه ما در خانه سالمندان تنهایی می کشیدند؟

من چقـدر از افراد را دیده ام که به مراسم مذهبی آمده، با گریه و ناله خدا را صدا زده اند، در حالی که در همان لحظات، دل پدران و مادرانِ آنها از تنهایی سخت گرفته، اشک به چشم داشته اند.

چقدر از جوان ها را می شـناسم که به اسم عرفان، از کانون گرم خانواده خود جدا شده و دل پدر و مادرشان را شکسـته اند و به خیال خود به خدا رسیده اند. نه، هرگز این عرفان نیست! بلکه سراب است!

در یک شب، چهارده قرن عبادت کردم!

در مسجد نشسته ایم که جوانی وارد می شود و سراغ پیامبر را می گیرد و نزد ایشان می رود.

بعد از سلام، می گوید: ای رسول خدا! من خیلی علاقه دارم که به جهاد بروم و در راه خدا با دشمنان جنگ نمایم.

پیـامبر می فرمایـد: به جهـاد برو و بـدان که اگر شـهادت نصـیب تـو شود، به سعادت بزرگی دست یـافته ای و اگر بـازگردی، خداوند تمام گناهانت را می بخشد، همانند روزی که از مادر متولّد شده ای.

جوان چون سـخن رسول خـدا را شـنید، به فکر فرو رفت. او که مشـتاق جهاد و شـهادت بود، مشـتاق تر شد و بی قرار. امّا نمی دانم که چرا این جوان این گونه ناآرام است؟

مثل این که بر سر دو راهی گیر کرده است. آیا موافقی کنار او برویم و با او سخن بگوییم. شاید بتوانیم به او کمکی کنیم.

ای جوان! چرا این قدر در فکر هستی؟

من عاشق جهاد هستم و می خواهم هر چه زودتر خود را به لشکریان اسلام برسانم و در راه دین

و مکتبم جان فشانی کنم.

خوب این که ناراحتی ندارد، یک یا علی بگو و حرکت کن!

آقای نویسنده! من نمی توانم، این قدر سریع تصمیم بگیرم! برای این که پدر و مادرم پیر شده اند و کسی را جز من ندارند، دلخوشی آنها در تمام دنیا، من هستم و دوست دارند، در کنارشان باشم، زیرا آنها با من انس دارند.

پس مشکلت این است، پدر و مادرت تنها هستند و می خواهند در کنار آنها بمانی.

آری، آنها با رفتن من به جهاد ناراحت می شوند، زیرا آنها کسی را جز من ندارند.

خوب است در این مورد با پیامبر مشورت کنی.

جوان بار دیگر به حضور پیامبر می رود و می گوید: ای رسول خدا! می خواهم به جهاد بروم، امّا پدر و مادرم پیر شده اند و از رفتن من ناراحت می شوند، زیرا آنها با من انس می گیرند.

پیامبر تا این سخن جوان را می شنود، می فرماید: ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان. به خدایی که جانم در دست قدرت او است، این که یک شب کنار پدر و مادر خود بمانی و آنها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است.۱۴

دوست خوبم! آیا قبول داری که ما از دین واقعی، فاصله گرفته ایم؟ من جوان ها زیادی را می شناسم که به خیال خودشان حسرت شهادت دارند، امّا دریغ از یک مهربانی نسبت به پدر و مادرشان!

چقدر از افراد را می شناسم که با خدا و اهل نماز و بندگی اند و می خواهند خدا را خوشحال کنند، امّا پدر و مادر خود را به آسایشگاه ها تحویل داده و آنها در تنهایی و بی کسی مرده اند.

این اسلامی است که ما برای خودمان ساخته ایم!

یادم

نمی رود، آن حاجی را که سالی یک بار به عمره و کربلا می رود، سالی صد میلیون تومان پول در راه خیر صرف می کند، مدرسه می سازد، به یتیم ها رسیدگی می کند، هر روز جمعه دعای ندبه می خواند و اشک می ریزد که امام زمان(ع) کی می آیی تا در رکاب تو جهاد کنم و برایت جان فشانی نمایم؟!

امّا همین حاجی عزیز، مادر مهربان خود را به خانه سالمندان برده و اگر خیلی هنر کند، یک بار در ماه به او سر می زند.

بعضی وقت ها به این نتیجه می رسم که در دین داری، خیلی راه را اشتباه می رویم.

این حاجی ما که گریه می کند و می خواهد پای رکاب امام زمان(ع) جهاد کند، نمی داند که اگر مادر خود را به خانه بیاورد و با احترام از او نگهداری کند، برای هر شبی که مادر به او انس گرفته است، ثواب یک سال جهاد را برای او می نویسند. مگر امام زمان(ع)، از ما چه می خواهد؟

مگر دین او با دین جدّش رسول خدا فرق می کند؟

عزیز دلم! اگر پدر و مادرت در خانه سالمندان هستند، همین الان برخیز و او را به خانه خود بیاور. بگذار بچّه هایت، احترام به پدر و مادر را از خود تو یاد بگیرند.

فراموش نکن تو هم پیر می شوی و هر طور که امروز با پدر و مادرت رفتار نمایی، فرزندانت هم، همان رفتار را با تو خواهند داشت.

تا پدر و مادرت زنده هستند، خودت را از این ثواب ها محروم مکن!

وقتی پیامبر می فرماید: «یک شب کنار پدر و مادر بودن از یک سال جهاد بالاتر است»، باید من و تو بنشینیم و روی این سخن ساعت ها فکر کنیم.

می شود از شما خواهشی کنم؟ این سخن

رسول خدا را روی یک کاغذ با خطّ زیبا بنویس و آن را قاب بگیر و در خانه ات نصب کن.

هر بار که به این تابلو نگاه کنی، وجودت ناخودآگاه این پیام مهمّ را دریافت می کند.

راستی! داشت یادم می رفت، این نکته را اشاره کنم که پیامبر یک روز جهاد در راه خدا را بالاتر از چهل سال عبادت می داند.۱۵

آن طور که من حساب کردم یک شب کنار پدر و مادر بودن، بیش از پنج میلیون روز عبادت، ثواب داد، آری، پنج میلیون روز!

به عبارت دیگر: اگر یک شب که در کنار پدر و مادر خود باشی بهتر از این است که ۱۴۲ قرن عبادت کرده باشی!۱۶

چند صباحی است که جوانان ما به عرفان و معنویّت گرایش زیادی پیدا کرده اند، در اینجا می خواهم فریاد بزنم، شاید جوانان این مرز و بوم صدایم را بشنوند:

برای رسیدن به معنویّت، برای رسیدن به خدا، برای رفتن به آغوش مهر خدا، هیچ راهی بهتر و نزدیک تر از مهربانی به پدر و مادر نیست.

جوانان عزیز! اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهید؛ اگر برکت زندگی را می خواهید؛ به پدر و مادر خود مهربانی کنید!

چرا با مادر تند حرف زدی؟

نام من ابراهیم است و اهل کوفه هستم.

مدّتی بود که عشق دیدار امام صادق(ع) را در سر داشتم و به دنبال فرصت مناسبی بودم تا به مدینه سفر کنم و ضمن زیارت قبر پیامبر، امام خویش را هم ملاقات نمایم.

مقدمات سفر را فراهم می کردم که مادرم متوجّه شد، برای سفری دور و دراز آماده می شوم.

پسرم! می خواهی به سفر بروی؟

آری.

به سلامتی، کجا؟

مدینه.

تا مادرم نام مدینه را شنید، اشک در چشمانش حلقه زد.

سالیان سال بود که

او هم آرزوی مـدینه به دل داشت، زیارت قبر پیامبر همه دل ها را بهاری می کند. این جا بود که تصـمیم گرفتم، هر طور شده مادرم را هم همراه خود به مدینه ببرم.

سفر طولانی و سختی را پشت سر گذاشته، به مدینه رسیدیم.

منزل مناسبی را در مدینه تهیّه نمودم.

همراه مادرم به زیارت قبر رسول خدا و پس از آن به خانه امام صادق(ع) رفتم.

نمی دانید که دیدار امام مهربانی ها، چقدر زیبا و دلنشین بود!

خانه کوچک و ساده او در نظرم به اندازه تمام دنیا جلوه می کرد.

همه خوبی ها در این خانه جمع شده بود.

یکی از شب ها که به خانه امام صادق(ع) رفته بودم، سخن به درازا کشید.

از بس مجذوب سخنان امام شدم، گذشت زمان را فراموش کردم.

به خود که آمدم، فهمیدم زمان از ساعتی که هر شب به خانه برمی گشتم، گذشته و الان مادرم نگران شده است.

برای همین از حضور امام(ع) خداحافظی کرده، با سرعت خود را به خانه رساندم.

وقتی به خانه رسیدم، مادر خیلی نگران بود.

او بـه من گفت: فکر نمی کنی در این شـهر جز تـو کسـی را نـدارم؟ چرا این قـدر دیر کردی؟ دلم هزار جـا رفت، گفتم نکند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند.

نمی دانم چه شد که از جا در رفتم و با عصبانیت بر سرش فریاد زدم و او را ناراحت کردم.

بعد از لحظاتی که خشمم فرو نشست، با خود فکر کردم، این چه کاری بود که انجام دادم؟!

مادرم حق دارد، نگران شود، مأموران حکومت بنی عبّاس همه رفت و آمدها را به خانه امام صادق(ع) زیر نظر دارند.

آنها به شدّت از شیعیان می هراسند. کاری بود که شده و مادرم را ناراحت کرده

بودم.

پس از نماز صبح به سوی خانه امام صادق(ع) حرکت کردم.

در راه فکر می کردم، کاش از مادر عذرخواهی می نمودم، امّا با خود گفتم، حالا نزد امام صادق(ع) می روم، چون دوستانم می آیند، من از فیض سخنان امام محروم می شوم، وقتی برگشتم، می روم و مادر را از خودم راضی می کنم.

وارد خانه امام(ع) شدم و سلام کردم.

امام جواب سلام مرا داد، سپس رو به من کرد و فرمود: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

من خیلی تعجّب کردم، جریان تندی من با مادرم را هیچ کس نمی دانست، امّا اکنون امام صادق(ع) در مورد رفتار بد من با مادرم سخن می گوید.

آری، او نماینده خدا در روی زمین است و خداوند او را از این موضوع باخبر کرده است.

از خجالت سرم را پایین انداختم.

امام به سخنان خود ادامه داد: مگر او نبود که تو را در آغوش گرفت و از شیره جانش، تو را سیراب کرد؟

من که نمی توانستم به صورت امام(ع) نگاه کنم با شرمندگی گفتم: آری، او برای من زحمت های زیادی کشیده است.

رنگ از صورتم پریده بود چون نزد امام شرمنده شده بودم.

امام با مهربانی به من فرمود: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی.۱۷

از آن روز تصمیم گرفتم تا همواره به مادر خود مهربانی کنم و بیشتر احترام او را بگیرم.

پوست گاوی که پر از طلا شد

جوانی هستم که چند سالی است به خرید و فروش مشغول شده ام.

البتّه مغازه و سرمایه چندانی هم ندارم.

جنسی را به صورت عمده خریداری

می کنم و به صورت جزئی می فروشم و از این طریق زندگی خود را می گذرانم.

امروز وقتی در بازار عبور می کردم به مشتری خوبی برخورد نمودم.

او مقدار زیادی از کالای مرا می خواست.

وقتی به او گفتم چند انبار از آن کالا را دارم، خیلی خوشحال شد.

بر سر قیمت به توافق رسیدیم و معامله قطعی شد.

خیلی خوشحال بودم، زیرا این معامله به اندازه کاسبی یک سال برایم سود داشت.

قرار شد مشتری، کالا را همان لحظه تحویل بگیرد.

انبار در خانه بود، به سوی خانه آمدیم تا کالا رابه او تحویل دهم.

کلید انبار در جای خاصّی از اتاق قرار داشت.

وارد اتاق شدم تا کلید را بردارم، دیدم پدرم درست جایی خوابیده که کلید انبار را گذاشته ام.

با خود فکر کردم، آیا پدر را از خواب بیدار کنم و کلید را بردارم یا اینکه از این معامله پر سود صرف نظر کنم؟

مشتری عجله داشت، می خواست بار را تحویل بگیرد.

از اتاق بیرون آمدم، به او گفتم: باید صبرکنی تا پدرم از خواب بیدار شود.

او مدّتی صبر کرد و من چند بار به داخل اتاق آمدم ولی پدر هنوز در خواب عمیقی بود، زیرا شب قبل برای آبیاری به مزرعه رفته بود.

به مشتری گفتم: جنس شما آماده است، امّا باید صبر کنی تا پدرم بیدار شود.

او گفت: ای جوان! تو چقدر کم عقل هستی! وقتی پدرت بفهمد، چنین پول زیادی نصیب تو شده، خوشحال می شود که او را بیدار کرده ای.

امّا قبول نکردم، زیرا خواب و آسایش پدرم برای من از همه ثروت دنیا بالاتر و باارزش تر بود.

به هر حال مشتری رفت و معامله به هم خورد. بعد از ساعتی، پدر از خواب بیدار شد.

وقتی از ماجرا

با خبر شد، مرا صدا زد و از من تشکّر کرد.

سپس چنین گفت: پسرم! من از مال دنیا چیز زیادی ندارم، امّا گوساله ای را که تازه به دنیا آمده، به تو می بخشم.

من هم از پدر تشکر کردم و رویش را بوسیدم. شاید شما تعجّب کنید، پولی که از آن معامله به دست می آوردم، معادل ده میلیون تومان بود، امّا این گوساله ای که پدر به من داد، ارزشش صد هزارتومان بیشتر نبود.

از سخن پدرم تعجّب کردم ولی چیزی نگفتم و دل او را نشکستم، زیرا پدر نمی دانست که به خاطر بیدار نکردن او از چه سودی چشم پوشی کرده ام.

با خود فکر کردم که شاید پدر خیال می کند، من به خاطر صدهزار تومان پول او را از خواب بیدار نکردم.

بعد از چند سال فهمیدم که پدرم می دانست چه می کند. او فهمیده بود که به خاطر او از سود ده میلیون تومانی گذشته ام.

آن روز دیگر پدرم از دنیا رفته بود، روزی که همین گوساله باعث شد تا من به صد میلیارد تومان پول برسم.

حتما تعجّب می کنی، چطور یک گوساله صدهزار تومانی، باعث این همه ثروت شد؟!

آری، دعای پدر باعث این معجزه شد، زیرا موقعی که پدر گوساله را به من داد، نگاهی به آسمان کرد و با خدای خویش سخنی گفت و دعایی نمود و همان دعا کار خودش را کرد و مرا به آن همه ثروت رساند.

آیا مایل هستی ادامه داستان مرا بدانی؟

در قوم بنی اسرائیل دو پسر عمو با هم سر مسأله ای اختلاف داشتند و این باعث کینه و دشمنی بین آنها شد.

یک شب یکی از آنها به در خانه دیگری آمد و در زد. وقتی صاحب خانه بیرون

آمـد بـه بهـانه ای او را به جـای خلـوت برد و او را به قتـل رسانـد و جنـازه اش را به محلّه ای که گروه دیگری از بنی اسـرائیل زندگی می کردند برد و به منزل بازگشت.

صبح روز بعد، خبر در تمام شهر پیچید که یکی از جوانان بنی اسرائیل توسط طایفه دیگری به قتل رسیده است.

همان شخص قاتل عدّه ای از جوانانِ طایفه خود را جمع کرد و به اسم خونخواهی به سوی محلّه ای که جنازه مقتول در آن جا پیـدا شـده بود حرکت کرد و فریاد برآورد که پسر عمویم توسط شـما کشـته شـده است باید قاتل را پیدا کنید تا او را قصاص کنیم.

خوب است بدانی، قوم بنی اسرائیل دوازده طایفه بودند و در میان آنها گاه گاهی اختلافات طایفه ای پیش می آمد.

اوضاع خیلی خراب شد و نزدیک بود که جنگ داخلی میان بنی اسرائیل در بگیرد.

ریش سـفیدان بنی اسرائیل جمع شدند و خدمت حضرت موسی(ع) رفتند و از او کمک خواستند تا از خداوند بخواهد قاتل را مشخص نماید و از بروز جنگ طایفه ای میان بنی اسرائیل جلوگیری شود.

حضرت موسی(ع) با خدا سخن گفت.

از جانب خداوند وحی آمد که شما باید گاوی را بکشید تا قاتل معین شود.

ریش سـفیدها نگـاهی به هم کردنـد و گفتنـد: ای موسـی! ما را مسـخره می کنی؟ ما می گوییم شـهر در خطر جنگ طایفه ای است، تو به ما می گویی یک گاو بکشید.

حضرت موسی(ع) فرمود: این دستور خداوند است.

هر لحظه خبر می رسـید که خون جوانان به جوش آمده و آنها شمشیرها را در دست گرفته اند و می خواهند با یکدیگر جنگ کنند.

ریش سفیدهای بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! به خدا بگو تا ویژگی های این گاو

را معین کند.

حضرت موسی(ع) از طرف خداوند ویژگی این گاو را معین کرد که این گاو پیر نباشد، رنگش زرد یک دست باشد، خلاصه ویژگی های آن گاو معلوم شد.

مردم به دنبال آن گاو می گردیدند تا آن را خریداری کرده، پیش حضرت موسی(ع) بیاورند.

من خودم هم خبر نداشتم که آن گاوی را که خدا نشان کرده، همان گوساله ای است که پدرم چند سال پیش به من داده و اکنون یک گاو شده است.

مردم هم خبر ندارند، سِرّ این که خداوند روی این گاو به خصوص تأکید دارد، چیست؟!

به هر حال بنی اسرائیل شروع به جستجو کردند و همه خانه ها را گشتند تا بالاخره گاو مرا پیدا کردند و گفتند این همان گاوی است که خداوند معیّن کرده است.

عدّه زیادی از مردم به خانه من آمدند و خواستند گاو مرا بخرند.

من از جریان خبر نداشتم و اصلاً نمی خواستم گاو را بفروشم چون هدیه پدرم بود.

با خود فکر کردم، چرا باید آن را بفروشم؟ چرا می خواهند آن را بکشند؟

آنها قیمت را بالا بردند، قیمت معمولی گاو دومیلیون تومان بود، امّا آنها گفتند آن را ده میلیون تومان می خریم.

گفتم: من نمی فروشم.

قیمت را تا صدمیلیون تومان بالا بردند، امّا باز هم گفتم که من فروشنده نیستم.

آنها ناامید نزد حضرت موسی(ع)، برگشتند و گفتند: ای موسی! آیا می شود خداوند گاو دیگری را معیّن کند.

حضرت موسی(ع) فرمود: نه، فقط همان گاو!

آنها دوباره برگشتند و گفتند: هر چه تو بگویی، آیا یک میلیارد تومان خوب است؟

من گفتم: من گاوم را نمی فروشم. من می خواستم دیگر از آنها راحت شوم. پیش خودم گفتم یک چیزی بگویم تا آنها منصرف شوند و بروند، چون من از اصل

ماجرا خبر نداشتم، برای همین گفتم: به شرطی می فروشم که پوست این گاو را پر از طلا و جواهرات کنید و به من برگردانید.

آنها نگاهی به هم کردند و رفتند، من هم راحت شدم. امّا آتش جنگ در میان بنی اسرائیل شعله می کشید و هر لحظه ممکن بود نسل بنی اسرائیل در آن بسوزد.

زنان بنی اسرائیل راضی شدند و به شوهران خود پیشنهاد دادند، هر زنی یک قطعه از طلا وجواهراتش را بدهد، بهتر از آن است که یک جوانش در این جنگ کشته شود.

بالاخره تصمیم گرفتند و به اندازه ای که پوست گاو پر شود، طلا جمع کردند و به خانه من آوردند.

من خیلی تعجّب کردم و با خود گفتم که آیا این همه طلا و جواهرات را که بیش از صد میلیارد تومان ارزش دارد، برای خرید گاو آورده اند؟

البتّه باور نمی کردم که آنها برای گاو دو میلیون تومانی، این همه طلا بدهند.

در کمال ناباوری طلاها را گرفتم و گاو را تحویل دادم. قرار شد، پوست گاو را بعدا بیاورند تا طلاها را در آن بریزم واگر کم بود دوباره بیاورند، امّا تصمیم گرفتم، همراه آنها بروم.

با آن جمعیّت زیاد گاو را نزد حضرت موسی(ع) بردیم. حضرت موسی(ع) دستور داد گاو را کشتند و بعد از مدتی به اذن خدا آن جوان زنده شد. حضرت موسی(ع) از او سؤال کرد: چه کسی تو را به قتل رساند؟

او هم پسر عموی خود را نشان داد و جریان آن شب را برای حضرت موسی(ع) تعریف کرد.

به هر حال آتش فتنه فروکش کرد و مردم به خانه های خود بازگشتند. همه به من می گفتند: چقدر خوش شانس هستی، صد میلیارد تومان ثروت

به تو رسید.

وقتی به سوی خانه باز می گشتم به یاد دعای پدر افتادم. موقعی که من به خاطر احترام او از آن معامله و سود ده میلیون تومانی دست شستم.

اکنون به خاطر دعای او به چنین ثروتی رسیدم. آری، من خوش شانس و سعادتمند بودم، زیرا دعای پدرم همراه من بود.

اگر در زندگی خود به دنبال شانس هستید، دعای پدر را دریابید و از او بخواهید برای شما دعا کند.۱۸

دوست خوبم! نمی دانم تا به حال چند بار قرآن را ختم کرده ای، چند بار سوره بقره را خوانده ای؟

آیا می دانی قسمت عمده این داستان در سوره بقره آیات ۶۷ تا ۷۲ آمده است. نمی دانم تا کی قرآن را فقط برای ثواب خواهیم خواند و به معانی و پیام های آن توجّه نخواهیم کرد.

خداوند متعال از بیان داستان گاو بنی اسرائیل در کتاب خود هدف و مقصودی دارد، امّا افسوس که اکثر ما مسلمانان، قرآن را کتاب مقدّسی کرده ایم که فقط باید آن را ببوسیم و تلاوت کنیم، ولی برای فهمیدن پیام های بزرگ آن کمتر وقت بگذاریم.

به امید روزی که قرآن را نه کتاب تلاوت، بلکه کتاب درسی خویش بدانیم که باید آن را بفهمیم و به دستورات آن عمل کنیم!

آیا عمر طولانی می خواهی؟

زندگی ماشینی امروز با خطرات زیادی همراه شده است.

هر روز، خبر از بین رفتن عدّه ای از هم وطنان را در تصادف ها می شنویم.

این یک نمونه از مرگ های ناگهانی است.

آیا شما راهی می شناسید که به وسیله آن بتوانید مرگ های ناگهانی را از خود دور کنید؟

آیا موافقید سخن امام باقر(ع) را در این زمینه برای شما نقل کنم؟

آن حضرت فرمودند: «نیکی به پدر و مادر و صدقه دادن (به صورت مخفیانه) فقر را از

شما دور می کند و عمر شما را طولانی نموده و هفتاد نوع مرگ بد (مرگ ناگهانی) را از شما دور می گرداند».۱۹

در سخنی دیگر از امام صادق(ع) چنین نقل شده است: «اگر دوست دارید خداوند عمر شما را طولانی نماید، پدر و مادر را از خود خوشحال نگه دارید».۲۰

به راستی، وقتی شما با رفتار پسندیده خود باعث می شوید تا قلب پدر و مادرتان شاد شود، خداوند متعال هم به عمر شما می افزاید.

پیامبر یک روز به مسجد آمدند و به یاران خود فرمودند: دیشب خوابی دیدم و می خواهم برای شما تعریف کنم.

همه سراپا گوش شدند تا پیامبر لب به سخن بگشاید.

به هر حال، این خواب در نزد حضرت مهمّ بوده است که می خواهد برای یاران خود بیان کند.

پیامبر فرمودند: دیشب در عالم رو□ا دیدم که مرگ یکی از یارانم فرا رسیده و عزرائیل هم برای قبض روح او آمده است. همین که عزرائیل می خواست جان او را بگیرد، دیدم نیکی به پدر و مادر به شکل جوانی زیبا، ظاهر شد و نگذاشت.۲۱

آری، چون آن مرد به پدر و مادر خود مهربانی می کرد و در حقّ آنها نیکی می نمود، خداوند هم به خاطر همین ویژگی، عمر او را طولانی نمود و او را از مرگِ حتمی نجات داد.

جالب تر این که همین نیکی به پدر و مادر، می تواند باعث برطرف شدنِ سختی های جان دادن، شود.

امام صادق(ع) فرمودند: «اگر دوست دارید موقع مرگ، سختی های جان دادن از شما برداشته شود، به دیدار فامیل خود رفته، با پدر و مادر خود مهربان باشید که در این صورت خدا سختی های لحظه مرگ را از شما دور می کند و در زندگی خود هیچ

گاه فقیر نمی شوید».۲۲

بیاییـد همه با هم پیمان ببنـدیم که با پـدر و مادر خود به بهترین صورت، رفتار کنیم تا خداوند نیز به عمر و زندگی و ثروت ما برکت عنایت کنـد. این قانونِ نظام خلقت است که هر کس با پـدر و مادر خود مهربان باشـد، خداوند عمری طولانی و باعزّت به او می دهد و فقر و بدبختی را از زندگی او دور می کند.

با یک نگاه تند، نمازت قبول نمی شود

هنگامی که به درگاه خـدا به نماز می ایستی، خداوند آن چنان باران رحمت و مهربانی خود را بر تو نازل می کند که اگر این را می دانستی هرگز نمی خواستی نمازت را به پایان ببری.۲۳

در مورد اهمّیت نمـاز، سـخن بسـیار گفته شـده است و حتما شـنیده ای که در روز قیامت اوّل عملی که مورد بررسـی قرار می گیرد، نماز می باشد.

اگر نمـاز مـورد قبول واقع شـد، همه کارهـای نیـک انسـان مورد قبول واقع می شود، امّـا اگر نمـاز قبول نشود، اعمـال خوب و نیکویِ دیگر هم مورد قبول واقع نمی شود.۲۴

دوست من! حتما می دانی که برای این که نماز مورد قبول خداوند واقع شود، باید احکام نماز را به دقّت مراعات کنیم.

لباس ما نباید از پول حرام خریداری شده باشد؛

وضوی ما باید درست باشد و ...

امّا من امروز می خواهم شما را با یکی از شرایط قبولی نماز آشنا سازم که فکر می کنم کمتر شنیده باشی!

امام صادق(ع) فرمودنـد: «اگر پـدر و مادری در حقّ فرزنـد خود ظلم بنماینـد و آن فرزند به پدر و مادر خود با خشم و غضـب نگاه کند، خداوند نمازهای آن فرزند را قبول نمی کند».۲۵

شاید پدر یا مادری به وظیفه اش، آن طور که شایسته و بایسته است، عمل نکند، امّا این نباید باعث

شود تا فرزندان، احترام آنها را نگیرند.

حال اگر پدر و مادر مهربانی داری که در راه تربیت تو کوتاهی نکرده اند، باید حواست را خیلی جمع کنی!

مبادا با عصبانیت به آنها نگاه کنی، زیرا در این صورت نمازت مورد قبول درگاه خداوند نمی شود.

نه تنها نماز بلکه همه اعمال خوب تو مورد قبول خدا واقع نمی شود!

آنها که هزاران کار نیکو انجام می دهند، امّا دل پدر و مادر خود را می شکنند به بیراهه می روند.

آنها روز قیامت می بینند که هیچ کدام از کارهای خیرشان مورد قبول نیست، آن وقت اشک پشیمانی می ریزند.

چه شده است که با من مهربان تر شده ای؟!

من در خانواده ای مسیحی بزرگ شدم و برای همین جوانی مسیحی بودم.

محلّ زندگی من شهر کوفه بود و در آنجا به کسب و کار مشغول بودم.

در شهر خود با بعضی از یاران امام صادق(ع) آشنا شدم و همین آشنایی سبب شد تا من در مورد حقانیّت اسلام و شیعه تحقیق بیشتری کنم.

کم کم به مکتب شیعه علاقمند شدم و دین اسلام را به عنوان دین خود قبول کرده و مسلمان شدم و از پیروان امام صادق(ع) گردیدم.

من با مادر خود زندگی می کردم و صلاح ندیدم که خبر مسلمان شدن خود را به او بگویم، زیرا تمام فامیل، برایم درد سر درست می کردند.

ارتباط من با شیعیان کوفه بسیار زیاد شده بود و در جلساتشان شرکت می کردم و وظایف دینی خود را از آنها فرا گرفته، از چشمه سار معارف اهل بیت(ع) سیراب می شدم.

کم کم عشق دیدن امام صادق(ع) در وجودم شعله ور شد و به دنبال فرصتی بودم تا به سرزمین عربستان سفر کرده و امام خویش را ملاقات کنم.

به بهانه تجارت، عازم سفر شدم و به خدمت امام صادق(ع) رسیدم.

اوّلین باری

که حضور امام زیبایی ها رسیدم، با روی باز از من پذیرایی کرد و برایم دعا نمود.

در همان بار اوّل که او را دیدم، توصیه کرد که با مادر مسیحی خود مهربان باش.

در ضمن خبر داد که به زودی مادرت از دنیا می رود و از من خواست که خودت کار به خاک سپاری او را به عهده بگیر.

از این سخن امام تعجّب کردم که چرا ایشان تأکید داشت، دفن کردن مادرت را خودت انجام بده.

بعد از چند روز به کوفه بازگشتم.

چون نصیحت امام صادق(ع)، همواره در گوشم طنین انداز بود، برنامه منظّمی ریختم تا بیشتر بتوانم کنار مادرم باشم.

با این که می توانستم، خدمتکاری برایش بگیرم، امّا این کار را نکردم.

خودم برایش غذا می پختم و لباس هایش را می شستم.

به هر حال، هر کاری که از دستم برمی آمد، برای مادر انجام می دادم.

مدّتی گذشت، یک روز مادرم مرا صدا زد و گفت: پسرم! چه خبر شده است؟! قبلاً این گونه احترام مرا نمی گرفتی، از وقتی که از سفر برگشته ای، رفتارت با من خیلی بهتر شده است.

نمی دانستم چه بگویم، سرانجام به او گفتم: در سفر خود با آقای بزرگواری آشنا شدم، او به من گفت که به شما خدمت بیشتری نمایم.

مادرم با شنیدن سخن من به فکر فرو رفت و گفت: آیا این آقایی که می گویی پیامبر است؟

گفتم: نه، مادر گفت: پسرم! سخن او، سخن پیامبران است.

گفتم: مادر! او امام صادق و ششمین پیشوای شیعیان است و از فرزندان حضرت محمّد آخرین فرستاده خداوند می باشد و من به تازگی به این دین گرویده ام.

مادر که با دقّت به حرف هایم گوش می داد، رو به من کرد و گفت: از دینِ تازه ات، بیشتر برایم بگو که

این بهترین دین می باشد.

من هم به معرّفی اسلام پرداخته، شهادتین را به او یاد دادم و او نیز مسلمان شد. گفتگوی ما طولانی شد. ظهر بود و صدای مؤذن به گوش می رسید.

وضو و نماز را به او یاد دادم و او نیز نماز ظهر و عصر را خواند.

سپس ناهار را خوردیم و او استراحت کرد.

عصر که شد، باز هم از دین اسلام برایش گفتم. او نماز مغرب و عشا را هم خواند. ناگهان حالش دگرگون شد، با صدایی ضعیف مرا صدا زد: پسرم! هر آنچه امروز برایم گفتی، بار دیگر بازگو!

با چشمانی گریان، اعتقاد به خداپرستی و پیامبری حضرت محمّد و ولایت اهل بیت(ع) را برایش گفتم و او هم با من تکرار کرد: اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّه، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدا رَسوُلُ اللّه. اَشْهَدُ اَنَّ عَلیّا وَلیُّ اللّه.

و بعد از لحظاتی، صدای مادر قطع شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

صبح که شد، دوستان خود را باخبر کردم. او را طبق دستور اسلام غسل و کفن نموده، تشییع جنازه کردیم. بر بدن مادرم نماز خواندیم و او را دفن کردیم.۲۶

بهترین راه توبه

هیچ چیز مانند گناه انسان را از رسیدن به کمال و سعادت دور نمی کند.

متأسّفانه شیطان، همواره تلاش می کند تا انسان را از مسیر صحیح بندگیِ خدا خارج نماید و او را به گردابِ گناه بیندازد.

برای همین سعی کنیم تا با کمک گرفتن از خداوند، در دام وسوسه های شیطان نیفتیم و با سپری کردنِ زندگی افتخارآمیز به دیدار معبود بشتابیم.

اکنون این سؤال مطرح است که ما چگونه می توانیم آثار شوم گناهان را از بین ببریم تا دوباره مورد لطف و عنایت خداوند قرار گیریم؟

همه

می دانیم که خداوند، درِ توبه را به سوی بندگان خود باز گذاشته و وعده فرموده که گناه توبه کنندگان را می بخشد.

خدا در قرآن از عشق و محبّت خود نسبت به توبه کنندگان سخن به میان آورده است.

شاید برایتان جالب باشد که احترام به پدر و مادر و نیکی به آنها، اثر بسیار زیادی در بخشش گناهان دارد.

خداوند به خاطر نیکی به پدر و مادر از گناه بندگان گذشته، آنها را مورد لطف خود قرار می دهد.

بسیار مناسب می بینم که در این جا حکایتی را برای شما نقل کنم.

پیامبر نماز خود را تمام کرده بود که جوانی وارد مسجد شد و سراغ ایشان را گرفت.

همه مردم تعجّب کرده بودند، چطور شده که این جوان به مسجد آمده است؟! زیرا او به فسق و فجور مشهور شده بود.

به هر حال مردم، پیامبر را نشان دادند و او خدمت حضرت آمد.

در حالی که اشک می ریخت، سر خود را پایین انداخته، به پیامبر عرضه داشت: ای رسول خدا! جوانی هستم که گناه و معصیت زیادی انجام داده ام، می خواهم توبه کنم، آیا راهی هست که خداوند توبه مرا قبول کند؟

پیامبر نگاهی به او کرد و فرمود: ای جوان! آیا پدر و مادرت زنده هستند؟

جوان در پاسخ گفت: فقط پدرم زنده است و مادرم از دنیا رفته است.

پیامبر فرمود: ای جوان! برو و تا می توانی به پدرت خدمت کن!

جوان خیلی خوشحال شد، از حضرت تشکّر کرد و از مسجد خارج شد.

در این هنگام پیامبر رو به یاران خود کرد و فرمود: کاش مادر این جوان زنده بود!۲۷

منظور پیامبر این بود که اگر این جوان سعادت داشت که خدمتگزاری مادرش را بکند، بسیار بهتر می توانست،

آثار گناهان خود را از بین ببرد و مشمول عفو و بخشش خداوند قرار گیرد.

دوست خوبم!

تا پدر و مادر تو زنده هستند از این توفیق بزرگ استفاده کن و با نیکی کردن به آنها بخشش خداوند را به سوی خود جذب کن.

به خدا قسم با کمک کردن و مهربانی نمودن به پدر و مادر می توانی روح خود را از آلودگی ها و سیاهی ها پاک سازی!

حتما دقّت کرده ای که وقتی خدمتی به پدر یا مادر خود می کنی، در وجودت احساس سبکی و نشاط می کنی!

آیا در فصل پاییز که برگ درختان زرد می شود به باغ رفته ای؟

آیا دیده ای، وقتی باد می وزد، چگونه برگ درختان بر روی زمین می ریزند؟

آری، اگر چشم باطن داشتیم، می دیدیم که چگونه گناهان ما هنگام نیکی به پدر و مادر، فرو می ریزند.

آیا توجّه کرده ای، لحظه ای که دست پدر یا مادرت را می بوسی، چقدر نشاط روحی به تو دست می دهد؟!

این نشاط و سبکی برای این است که روح ما از تیرگی گناهان پاک شده است.

گویا، زنجیرهایی که از انجام گناهان، روح ما را در بند کرده، باز می شوند و او می تواند آزادانه پرواز کند.

تصوّر کنید، شخصی یک هفته بدن خود را نشسته باشد. وقتی به حمام می رود و بدن خود را تمیز می شوید، احساس سبکی و راحتی می کند، چون بدنش از آلودگی پاک شده است.

وقتی دست پدر و مادرت را می گیری و بر آن بوسه می زنی و عشق و مهربانی خود را نثارشان می کنی، گناهان از صفحه روحت زدوده می شوند، در نتیجه احساس سبکی و نشاط می کنی.

خلاصه کلام آن که مکتب ما همان طور که نماز، روزه، استغفار، دعا و گریه را برای پاک شدن گناهان معرّفی

می کند، نیکی به پدر و مادر و احترام گرفتن از آنها را هم به عنوان یکی از بهترین راه های بخشش گناه اعلام می نماید.

آیا به فکر پدر و مادرت هستی؟

سعید یکی از دوستان بسیار خوب من است.

او یک روز به منزل من آمد و در مورد مشکلش سخن گفت.

از گفته هایش چنین برداشت کردم که مدّتی است، برکت از زندگی او رفته و وضع کاسبی اش به هم ریخته و حسابی هم مقروض است.

قبل از این، همه حسرت کاسبی او را می خوردند و از این که کار او این همه رونق دارد، انگشت به دهان می گرفتند، امّا اکنون با سیلی صورت خود را سرخ نگه می دارد.

سعید از من برای رفع مشکلش راهنمایی خواست.

او انسانی مؤمن و دیندار بود و به همه، دستورات دینی عمل می کرد، برای همین خیلی در این زمینه فکر کردم که مشکل از کجاست.

از شما چه پنهان، حسابی گیج شده بودم، زیرا این رفیق ما همه کارهایش درست بود.

اهل نماز و بندگی خدا بود و به فقرا و بیچارگان هم کمک می کرد، مانده بودم که گیر کار او چیست؟!

از او سؤال کردم که این مشکلات از چه زمانی برایت پیش آمد؟

او مقداری فکر کرد و گفت: حدود دو سالی می شود، وقتی که پدرم از دنیا رفت.

ناگهان جرقه ای در ذهنم زده شد، پیش خود گفتم که سر نخ را پیدا کردم.

به او گفتم: از زمانی که پدرت از دنیا رفت، این مشکلات شروع شد؟

او آهی کشید و گفت: آری، پدرم برکت زندگیم بود. خیلی احترام او را می گرفتم و هر روز به او سر می زدم. او خیلی در حقّ من دعا می کرد، خدایش رحمت کند.

گفتم: راستش را بگو، از وقتی که

بابایت از دنیا رفته، چقدر به فکر او هستی؟ آیا سر قبر او می روی؟

او سرش را پایین انداخت و گفت: این قدر گرفتاری دارم که دیگر به این کارها نمی رسم.

گفتم: سعید جان! گره کور زندگی تو این است که تو عاقّ پدرت شده ای؟

او تعجّب کرد و گفت: شما که می دانی، پدرم تا زنده بود، چقدر از او احترام می گرفتم، او بارها می گفت که از دست تو راضی هستم.

من رو به او کردم و گفتم: آری، پدرت تا زنده بود از تو راضی بود، امّا وقتی که از دنیا رفت، دیگر به او سر نزدی، برایش کار خیری انجام ندادی، او را فراموش کردی، اکنون پدرت از تو ناراضی شده، دلش از دست تو شکسته و برای همین برکت از زندگیت رفته است.

سعید سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت.

من ادامه دادم: ما فکر می کنیم، باید احترام پدر و مادر را تا زنده هستند، بگیریم و سعی می کنیم، آنها از ما راضی باشند، امّا نمی دانیم وقتی دستشان از دنیا کوتاه می شود، چقدر به کمک ما نیاز دارند، منتظر ما هستند تا به آنها سر بزنیم، به سر قبرشان برویم و برایشان کار خیری بکنیم.

وقتی ما این کارها را انجام می دهیم، خیلی خوشحال می شوند و برایمان دعا می کنند، خدا هم به خاطر خوشحالی آنها خیر و برکت به زندگی ما عطا می کند.

امّا اگر آنها را فراموش کنیم و دیگر بر سر قبرشان نرویم و به یادشان نباشیم، آنها غمناک شده، از ما ناراضی می شوند و در واقع ما عاقّ پدر و مادر می شویم، آن وقت است که برکت از زندگی ما می رود و مشکلات یکی

پس از دیگری به سراغمان می آیند.

امام باقر(ع) فرموده اند: «اگر فرزندی بعد از مرگ پدر و مادر خود به یاد آنها نباشد و برای آنها دعا نکند، در واقع عاقّ پدر و مادر شده است».۲۸

سعید دیگر به راز گمشده مشکلات خود پی برد و اشک در چشمانش حلقه زد.

بعد از ساعتی هر دو با هم، کنار قبر پدر او رفتیم.

او همان جا به نیّت پدرش، پول زیادی برای کار خیری در نظر گرفت و با خود عهد کرد هر هفته بر سر قبر پدر بیاید.

یک ماه گذشت و سعید مهمان خانه من بود، امّا این بار برای تشکّر آمده بود، زیرا همه مشکلاتش حل شده بود.

به قول خودش، دست به هر چه می زد، طلا می شد، زیرا پدر از او راضی شده بود.

اگر پدر و مادر شما از دنیا رفته اند، سعی کنید به یاد آنها باشید و برایشان کارهای خیر انجام دهید تا همواره دعایشان همراه زندگیتان باشد. در این صورت است که سعادت و خوشبختی را تجربه خواهید کرد.

جالب است، بدانید که نیکی به پدر و مادر بعد از مرگ آنها از فضیلت و ارزش بیشتری نزد خداوند برخوردار است، زیرا بعد از مرگ، به نیکی کردن ما احتیاج بیشتری دارند.

دست آنها از این دنیا کوتاه است و وقتی ما به یادشان، کار خیری انجام می دهیم، خیلی خوشحال می شوند.۲۹

آیا خیر زیاد را می خواهی؟

در مورد زیارت کربلای امام حسین(ع) سخن بسیار گفته شده است و همواره امامان معصوم(ع) ما را تشویق و ترغیب به زیارت آن حضرت نموده اند.

از سخن امام صادق(ع) چنین استفاده می شود که هر کس به کربلا برود خداوند «خیر زیاد» به او عنایت می نماید.۳۰

آری، وقتی پا

به صحرای کربلا می گذاری سراسر عشق و شعور می شوی، زیرا آن جا سرزمینی است که تمامی زیبایی ها در مقابل تمامی زشتی ها ایستادگی و جان فشانی نمود.

کربلا، درس آزادگی و دلدادگی را به همه تاریخ یاد می دهد و تو، چون کربلایی می شوی، این همه پیام های پر معنی را با وجودت درک می کنی و تحوّلی بزرگ در تو ایجاد می شود و به «خیر زیاد» می رسی!

دوستان من!

به نظر شما اگر توفیق یارمان نبود و نتوانستیم به کربلا برویم، چگونه می توانیم به «خیر زیاد» برسیم؟

شاید بعضی ها بتوانند هر سال به کربلا بروند و سالی یک بار به «خیر زیاد» برسند، امّا سخنم این است، آیا می توانید مرا کمک کنید تا من هر روز به «خیر زیاد» برسم؟ شما چه پیشنهادی دارید؟ آیا موافقید، پاسخ خود را از امام صادق(ع) بشنویم؟

آن حضرت فرموده اند: «چرا شما برای پدر و مادر خود کار خیر انجام نمی دهید؟ چرا به نیّت آنها، نماز، روزه و حج انجام نمی دهید؟ چرا به جای آنها به فقرا کمک نمی کنید؟ آگاه باشید! هرگاه برای پدر و مادر خود کار خیری انجام دهید، خداوند، هم به پدر و مادر شما و هم به خود شما پاداش می دهد و هم چنین خداوند "خیر زیاد" به شما عنایت می کند».۳۱

دوست من! پدر و مادرت، چه زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند، برایشان نماز بخوان و روزه بگیر و منتظر باش تا خدا نیز به تو «خیر زیاد» کرم کند.

البتّه تو می دانی، اگر پدر و مادر زنده باشند، نمی توان برایشان نماز و روزه واجب بجا آورد، بلکه باید به نیّت آنها نماز مستحبّی خواند و روزه مستحبّی گرفت، امّا اگر پدر و مادرت

از دنیا رفته اند، می توانی به نیّت آنها نماز بخوانی و روزه هم بگیری.

عزیزم! وقتی به مکّه می روی، حتما سعی کن به نیّت آنها زیارت کنی، نماز بخوانی و طواف خانه خدا بجا آوری.

اگر به مکان زیارتی رفتی به جای آنها زیارت کن و به یاد آنها باش.

حالا دیگر می دانی که هر لحظه می توانی «خیر زیاد» را به سوی خود جذب کنی!

آری، برای جذب «خیر زیاد» دو راه داری:

الف . به سفر کربلا بروی و ضریح شش گوشه امام حسین(ع) را زیارت کنی.

ب . همین الان وضو بگیری و به نیّت پدر و مادرت دو رکعت نماز بخوانی، یا دست در جیب مبارک خود کنی و به نیّت آنها صدقه ای کناربگذاری!

البتّه می دانی، من نمی خواهم زیارت امام حسین(ع) را کم رنگ نشان دهم همه هستی من فدای ذرّه ذرّه خاک کربلا امّا در این جا می خواهم، احترام به پدر و مادر را از زاویه جدیدی برای تو مطرح کنم.

شاید یادت نباشد، امّا همین مادرت بود که تو را در بغل می گرفت و ماه محرّم به حسینیه می برد و برای امام حسین(ع) گریه می کرد و تو را شیر می داد.

این عشق به امام حسین(ع) با شیر مادر در وجود تو عجین شده است.

تو نباید این مادر را فراموش کنی! مبادا کربلا بروی و مادر مهربانت را از یاد ببری.

عبادتی بزرگ را کشف کرده ام

آیا تا به حال فکر کرده اید که هدف خداوند از خلقت انسان چه بوده است؟

اگر به قرآن مراجعه کنیم، متوجّه می شویم که خداوند ما را برای عبادت و بندگی خویش خلق نموده است.۳۲

البتّه این عبادت و بندگی برای خداوند هیچ نفعی ندارد بلکه در سایه آن روح ما رشد کرده، آمادگی

پیدا می کند تا به مقام های بسیار والایی برسد.

آری، هر چقدر ما بتوانیم بیشتر به عبادت بپردازیم به خدا نزدیک تر شده، می توانیم به سوی سعادت ابدی خود پیش برویم.

در صورتی که در زندگی بشر نیایش و عبادت وجود نداشته باشد، روح انسان لطافت خود را از دست می دهد و قلب انسان در غوغای زندگیِ روزمره به تاریکی و سیاهی می گراید.

و به راستی که با همین عبادت کردن خداوند است که قلب انسان صفا پیدا می کند و این را به یقین بدانیم که جز در سایه عبادت و نیایش با خداوند سبحان، روح و روان انسان به آرامش نمی رسد.

خواننده محترم! از شما سؤال می کنم: وقتی کلمه «عبادت» را می شنوی یا می خوانی، چه چیزی به ذهن تو خطور می کند؟

فکر می کنم، جواب شما این خواهد بود: نماز، روزه، حج و ...

امّا می خواهم امروز و در این جا شما را با عبادت دیگری آشنا کنم که شاید کمتر به آن توجّه کرده باشید.

اگر شما در کنار پدر و مادر خود زندگی می کنید به من قول بدهید که به این دستور عمل کنید!

کتاب را زمین بگذار و کنار پدر و مادر خود برو و به پیشانی آنها بوسه بزن!

باور کن که تو عبادتی بس بزرگ انجام داده ای، زیرا مولای ما حضرت علی(ع) فرمودند: «بوسه بر صورت پدر و مادر عبادت است».۳۳

آری، بوسیدن پدر و مادر در دین ما به عنوان عبادت معرّفی شده است!

از آن زمان که ما عبادت را در نماز و روزه خلاصه کردیم به این جا رسیدیم که پدران و مادران ما در عطش مهربانی ما سوختند!

خوب من!

تو برای چه، روزی پنج بار نماز می خوانی؟ مگر نمی خواهی به

دستور دین اسلام عمل کنی.

خوب، همان اسلامی که نماز را به عنوان عبادت برای تو معرّفی کرده، بوسیدن پدر و مادر را هم به عنوان عبادت معرّفی کرده است.

من چگونه فریاد بزنم که مردم صدایم را بشنوند؟

چرا ما مسلمانان فقط به بعضی از دستورات اسلام عمل می کنیم؟

آیا دیگران این طور خواسته اند که ما فقط عبادت را نماز، روزه و حج بدانیم؟

بارها شده، وقتی سخن حضرت علی(ع) را برای شیعیانِ آن حضرت نقل کرده ام، بسیار تعجّب کرده و افسوس خورده اند که چرا تا زمانی که پدر و مادر آنها زنده بود، یک نفر پیدا نشد، این سخن مولای مهربان را برایشان بگوید.

عزیز دل! اگر پدر و مادرت زنده هستند، تا می توانی صورتشان را ببوس.

خودت را عادت بده، همان طور که روزی پنج بار نماز می خوانی، روزی پنج بار هم صورت آنها را ببوسی!

آن وقت ببین، چقدر به خدا نزدیک می شوی! چقدر معنویّت و عرفان در تو رشد می کند!

چرا باید پدران و مادران در جامعه ما مسلمانان این طور در آسایشگاه ها دِق کنند و بمیرند و فرزندان آنها به خیال خودشان برای رسیدن به خدا، هزاران کیلومتر سفر کنند تا یک عمره بجا آورند و عبادتی کرده باشند!

سفر عمره خیلی خوب است و هیچ کس در مستحب بودن این سفر و تحوّلی که می تواند در انسان ایجاد کند شک ندارد، امّا منظور من این است، فقط هنگامی دین اسلام می تواند، باعث سعادت ما شود که به همه برنامه های آن عمل کنیم.

هرگز یادم نمی رود، در مکّه که بودم، یکی از برادران به من گفت: به آرزوی خود رسیدم و چهارده سفر به مکّه آمدم.

به او گفتم: بگو بدانم،

چند بار روی پدر خود را بوسیده ای؟

در جواب گفت: تا به حال چنین کاری را انجام نداده ام.

بیایید با هم تصمیم بگیریم که این عبادت را در جامعه خود زنده کنیم؛ بیایید فهم خود را از دین اسلام تغییر دهیم.

اگر از من دلگیر نشوی، این چنین بگویم، بیایید دوباره مسلمان شویم.

به امید آن روزی که همه فرزندان، اوّل صبح، صورت پدر و مادر خود را ببوسند و این گونه به خدا نزدیک شوند.

آن وقت خداوند چقدر رحمت و برکت خویش را بر ما نازل خواهد نمود. آن وقت چقدر عشق، صفا و صمیمیّت در خانواده های ما به چشم خواهد خورد.

آن وقت همه دنیا حسرت عشقی را خواهند خورد که در میان ما وجود دارد. من و تو باید با کمک هم آن فردای زیبا را بسازیم.

از همین الآن شروع کنیم. من قلم را کنار می گذارم و نزد پدر و مادرم می روم تا صورت آنها را ببوسم، تو هم کتاب را کنار بگذار و نزد پدر و مادرت برو و روی آنها را ببوس.

اگر دیدی که خجالت می کشی، اشکال ندارد، من هم دفعه اوّل خجالت کشیدم، امّا راه حلّی برای تو دارم.

برگرد و این کتاب را در دست بگیر و این حدیث حضرت علی(ع) را برای پدر و مادرت بخوان: «بوسیدن صورت پدر و مادر عبادت است». آنگاه بگو، می خواهم به این فرمایش مولایم عمل کنم.

باور کن، در این لحظه که صورت پدر و مادرت را می بوسی، قلب مولای خود را شاد می کنی. مولای تو از این کار تو خیلی خوشحال می شود.

بیا و با یک بوسه، غبار مظلومیّت از چهره سخن مولای خود بردار!

چرا بوی خوش بهشت را احساس نمی کنند؟

این جا صحرای

قیامت است و همه برای حسابرسی آماده شده اند.

ناگهان بوی خوشی به مشام همه می رسد.

همه از هم می پرسند، این بوی خوش از کجا است که ما را چنین مدهوش خود کرده است؟!

من در این میان از فرشتگان می پرسم که این بوی خوش از کجا است؟

و جواب می شنوم: «خداوند بهشت را برای بندگان خوب خود آماده کرده است. امروز به دستور خداوند پرده از جلو بهشت برداشته شد و برای همین بوی خوش آن تمام صحرای قیامت را فرا گرفت».

همه انسان ها از خوب و بد بوی بهشت را احساس می کنند مگر یک گروه که هرگز بوی بهشت را احساس نخواهند کرد.

آیا شما می دانید، آن گروه چه کسانی هستند؟

آنها کسانی هستند که با پدر و مادر خویش بدرفتاری کرده اند!

آنها که عاقّ پدر و مادر شده اند!۳۴

حتما شما می دانید، کسی که پدر و مادرش از او ناراضی باشند به اصطلاح می گویند، عاقّ پدر و مادر شده است.

ما باید حواسمان خیلی جمع باشد، مبادا عاقّ پدر و مادر شویم.

زیرا عاقّ پدر و مادر شدن، گناهی است که هر کس به آن مبتلا شود در همین دنیا سزای آن را می بیند، برکت از زندگی او می رود، عمرش کوتاه می شود و خیر از زندگی خود نمی بیند.۳۵

کسی که عاقّ پدر و مادر شود، روی عزّت و سربلندی را نمی بیند و خود را باید برای ذلّت و خواری آماده کند.۳۶

آیا می دانی، خدا در روز قیامت به کسی که عاقّ پدر و مادر باشد، اصلاً نظر مهربانی نمی کند؟۳۷

من و تو باید در مقابل پدر و مادر خیلی با دقّت عمل کنیم، مبادا آنها را ناراحت کنیم، زیرا حضرت علی(ع) می فرماید: «هر کس پدر و مادر خویش

را ناراحت نماید، عاقّ آنها شده است».۳۸

برای همین هرگاه شیطان تو را فریب داد و حرفی زدی یا کاری کردی که پدر و مادر از تو ناراحت شدند، سریع نزد آنها برگرد و عذرخواهی کن و تا خاطرت جمع نشده است که آنها از صمیم قلب و با تمام وجود تو را بخشیده اند، از آنها جدا نشو.

مبادا به پدر و مادرت، نگاه تندی کنی که این خودش یک نوع عاق شدن است!۳۹

به هر حال اگر راز و رمز سعادت و خوشبختی را می خواهی در یک کلام خلاصه می شود و آن نیکی و احترام به پدر و مادر است.

من نمی گویم که پدر و مادران همه بی عیب و نقص هستند؛

من نمی گویم که به خاطر خوبی پدر و مادر به آنها نیکی کن،

نه! سخن من این است که پدر و مادر خود را به خاطر دستور خدا احترام کن، همین پدر و مادری که الان داری را می گویم با همه عیب ها و نقص ها!

این که پدر و مادر تو بی عیب و نقص باشند و تو احترام آنها را بگیری، هنر نیست.

خدای متعال از این خوشحال می شود که تو احترام پدر و مادر خود را می گیری اگر چه آنها بعضی مواقع خطاکار باشند.

من نمی گویم که اشتباه پدر و مادرت را قبول کن، نه، تو صاحب فکر و اندیشه هستی، امّا به آن معنی نیست که به آنها بی احترامی کنی و دیگر به آنها نیکی نکنی!

ای جوان عزیز! احترام پدر و مادرت را بگیر، اگر چه آنها مسلمان نباشند!

احترام پدر و مادرت را بگیر، اگر چه آنها خداپرست هم نباشند!

این دستور اسلام است.

اگر پدر و مادر به تو گفتند،

دست از خدا و دین بردار و به سوی گناه و معصیت برو، نباید گوش به حرف آنها بدهی، امّا باز هم باید احترام آنها را بگیری!

احترام به پدر و مادر شرایط ندارد، اگر خواهان سعادت هستی باید احترام آنها را بگیری و در حقّ آنها نیکی کنی.

شخصی خدمت امام رضا(ع) آمد و عرضه داشت: «پدر و مادر من کافرند، وظیفه من نسبت به آنها چیست؟».

امام رضا(ع) فرمودند: با آنها مدارا کن، زیرا پیامبر فرموده اند: «خداوند دین اسلام را دین مهربانی قرار داده است».۴۰

جانم به فدای شما، ای امام رضا! که دستور دادی تا شیعه تو با پدر و مادر کافر خود با مهربانی رفتار کند، امّا ای کاش می بودی و می دیدی که جوانان امروز، به خاطر اندک اختلاف سلیقه، چگونه با پدران و مادران خویش رفتار می کنند!

وای بر کسانی که چون مقداری مسلمانیشان گل کرد و اهل نماز و طاعت شدند، دیگر پدر و مادر خود را نامسلمان می خوانند!

یادم نمی رود، روزی که پدر یکی از جوانان همشهریم به خانه من آمد، او در حالی که اشک می ریخت، با من درد دل می کرد و می گفت: پسرم تازگی اهل عرفان شده و به خدا رسیده است و شب ها تا صبح نماز می خواند، امّا به من می گوید: تو کافر هستی! آخر چرا؟ به خاطر این که گاهی در بعضی مسائل با او اختلاف نظر دارم. یک نفر نیست به او بگوید، تو مسلمانی را از پدرت یاد گرفتی، او نماز را به تو یاد داد، او تو را به مسجد برد.

به هر حال با خود عهد ببند که از این به بعد احترام پدر و مادرت را

بگیری و در حقّ آنها نیکی کنی.

خیلی دوست دارم، با تمام وجودت، به این سخن امام باقر(ع) گوش بدهی.

آن حضرت فرمود: «خداوند نیکی به پدر و مادر را بر همه واجب کرده است، خواه آنها انسان های نیکوکاری باشند، خواه انسان های گنهکار».۴۱

آری، این قانون خداوند است و هیچ کس نمی تواند بگوید چون پدر و مادرم آدم های بدی بودند، چون اهل گناه و معصیت بودند، با آنها بدرفتاری کردم!

ما باید در هر شرایطی به پدر و مادر خود نیکی کنیم، زیرا این دستور خداوند است.

دوست من! اگر خدای ناکرده، دل پدر و مادرت را شکسته ای، همین الان کتاب را زمین بگذار و به نزد آنها برو و رویشان را ببوس و عذرخواهی کن و با عمل خویش ثابت کن که از گفته یا کرده خود پشیمان هستی و هر طور می توانی، دل آنها را به دست بیاور تا خدا را خشنود کنی.

مگر نمی دانی که اگر می خواهی خدا را خوشحال کنی باید پدر و مادر را خشنود سازی؟!

تا زمانی که پدر و مادرت از تو ناراضی هستند، خدا هم از تو ناراضی است، پس تلاش کن به قلب مهربان آنها راهی پیدا کنی تا راهی به سوی خدا پیدا کنی.

به خدا قسم، اگر از این راهی که به تو گفتم بروی، می بینی که خیلی زود می توان به خدا رسید.

شاید کسی پیدا شود که عاقّ پدر و مادر بوده ولی الان دیگر پدر یا مادرش از دنیا رفته اند، او دیگر نمی تواند با پدر و مادر سخن بگوید و احترام آنها را بگیرد در این صورت او باید چه کند؟

خوشبختانه در سخن امام صادق(ع) راه حلّی برای این مورد پیدا

کرده ام.

امام صادق(ع) فرمودند: «اگر کسی در زمانی که پدر و مادرش زنده بوده اند، عاقّ آنها شده است، می تواند برای آنها روزه بگیرد و نماز بخواند و به نیّت آنها کار خیر انجام دهد و در صورتی که به این کار ادامه دهد، پدر و مادرش راضی شده، او نیز از عاق بودن نجات پیدا می کند».۴۲

در این جا چند نکته را که در سخنان اهل بیت(ع) به آنها اشاره شده است برای شما ذکر می کنم:

هیچ گاه به آنها خیره خیره نگاه نکن، مگر اینکه این نگاه از روی عشق و صمیمیت باشد. صدایت را از صدای آنها بالاتر نبر.

سعی کن، هیچ گاه پدرت را با نام کوچکش صدا نزنی. هیچ گاه جلوتر از پدرت راه نرو. اگر وارد مجلسی شدی تا پدر ننشسته است تو زودتر ننشینی.

هنگامی که در حضور آنها هستی با خضوع و خشوع کامل باش. اگر به چیزی نیاز داشتند، اجازه نده که از تو خواهش کنند، تو زودتر از آن که آنها بگویند، برایشان تهیّه کن.

در مقابل رفتارشان به خصوص وقتی که به سنّ پیری رسیدند صبر داشته باش و بدان که از این راه می توانی رضایت خداوند را برای خود خریداری کنی.۴۳

امیدوارم این کتاب توانسته باشد، عشق و علاقه تو را به پدر و مادرت زیادتر کرده باشد و با خواندن آن مانند من باور کرده باشی که پدر و مادر بهشت گمشده ما هستند و قبل از این که آنها را از دست بدهیم قدرشان را بدانیم.

آری، اگر پدر و مادر از میان ما بروند، هیچ چیز در دنیا نمی تواند، جای خالی آنها را برای ما پر کند.

پس بیا احترامشان

را بیشتر بگیریم و همواره در راه خشنودی آنها گام برداریم و بدانیم که از قلب پدر و مادر تا خدا راهی نیست.

منابع

۱ . أُسد الغابه، ابن الأثیر، (۶۳۰ ق)، دار الکتاب العربی، بیروت.

۲ . الإصابه، ابن الأثیر، (۶۳۰ ق)، دار الکتاب العربی، بیروت.

۳ . الأمالی، الشیخ الصدوق ۳۸۱، الطبعه الأولی، ۱۴۱۷ ق، مؤسّسه البعثه، قمّ.

۴ . الأمالی، الشیخ الطوسی، (۴۶۰ ق)، الطبعه الأولی، ۱۴۱۴ ق، دار الثقافه للطباعه والنشر والتوزیع، قمّ.

۵. الأمالی، الشیخ المفید (۴۱۳ ق)، الطبعه الثانیه ۱۴۱۴، دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.

۶ . الأمالی، الشیخ المفید (۴۱۳ ق)، الطبعه الثانیه ۱۴۱۴، دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.

۷ . بحار الأنوار، العلّامه المجلسی، (۱۱۱۱ ق)، الطبعه الأولی، دار الکتب الإسلامیه، طهران.

۸ . بصائر الدرجات، محمّد بن الحسن الصفّار، (۲۹۰ ق)، الطبعه الأولی، ۱۴۰۴، منشورات الأعلمی، طهران.

۹ . تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، (۴۶۳ ق)، تحقیق مصطفی عبد القادر عطاء، الطبعه الأولی، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۱۰ . تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، (۵۷۱ ق)، تحقیق: علی شیری، ۱۴۱۵، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.

۱۱ . تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، (القرن الرابع) تحقیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۴ ق، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

۱۲ . التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، (۱۰۹۱ ق)، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۶ ق، مؤسّسه الهادی، قمّ.

۱۳ . تفسیر العیّاشی، محمّد بن مسعود العیّاشی، (۳۲۰ ق)، تحقیق: الحاج السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی، مکتبه العلمیه الإسلامیه، طهران.

۱۴ . تفسیر القرطبی، محمّد بن أحمد القرطبی، (۶۷۱ ق)، تصحیح أحمد عبد العلیم البردونی، دار التراث العربی، بیروت.

۱۵ . تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، (۱۱۱۲ ق)، تصحیح وتعلیق: السیّد هاشم الرسولی

المحلاّتی، الطبعه الرابعه، ۱۳۷۰ ش، مؤسسه إسماعيليان للطباعه والنشرالتوزيع، قمّ.

۱۶ . قريب التهذيب، ابن حجر، (۸۵۲ ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، الطبعه الثانيه، ۱۴۱۵ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.

۱۷ . تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسی، (۴۶۰ ق)، تحقيق وتعليق: السيّد حسن الموسوی، الطبعه الثالثه، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

۱۸ . تهذيب الكمال، أبو الحجاج يوسف المزّی، (۷۲۴ ق)، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، الطبعه الرابعه، ۱۴۰۶ ق، مؤسّسه الرساله، بيروت.

۱۹ . ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، الطبعه الثانيه، ۱۳۶۸ ش، منشورات الشريف الرضی، قمّ.

۲۰ . جامع أحاديث الشيعه، السيّد البروجردی، (۱۳۸۳ ق)، المطبعه العلميه، قمّ.

۲۱ . الجامع الصغير، جلال الدين السيوطی، (۹۱۱ ق)، الطبعه الأولى، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.

۲۲ . جواهر الكلام، الشيخ الجواهری، (۱۲۶۶ ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عبّاس القوچانی، الطبعه الثانيه، ۱۳۶۵ ش، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

۲۳ . الحدائق الناضره، المحقّق البحرانی، (۱۸۶ ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمّد تقی الإيروانی، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين، قمّ.

۲۴ . الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندی، (۵۷۳ ق)، بإشراف السيّد محمّد باقر الموحّد الأبطحی، الطبعه الأولى، ۱۴۰۹ ق، مؤسسه الإمام المهدی، قمّ.

۲۵ . الخصال، الشيخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفاری، الطبعه الأولى، منشورات جماعه المدرّسين فی الحوزه العلميه، قمّ.

۲۶ . الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطی، (۹۱۱ ق)، دار المعرفه للطباعه والنشر، بيروت.

۲۷ . دعائم الإسلام، القاضی النعمان المغربی، (۳۶۳ ق)، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضی، مؤسسه آل البيت بالأُوفسيت عن طبعه دار المعارف فی القاهره.

۲۸ . الدعوات، قطب الدين الراوندی، (۵۷۳ ق)، الطبعه الأولى، ۱۴۰۷ ق، مدرسه الإمام المهدی، قمّ.

۲۹ . روضه الواعظين، الفتّال النيشابوری، (۵۰۸ ق)، تحقيق: محمّد مهدی

الخرسان، منشورات الشريف الرضی، قمّ.

۳۰ . سبل السلام، محمّد بن إسماعیل الکحلانی، (۱۱۲۸ ق)، تحقیق الشیخ محمّد عبد العزیز الخولی، الطبعه الرابعه ۱۳۷۹ ق، مصر.

۳۱ . سنن النسائی، النسائی، (۳۰۳ ق)، الطبعه الأولی، ۱۳۴۸ ق، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.

۳۲ . سیر أعلام النبلاء، الذهبی، (۷۴۸ ق)، الطبعه التاسعه، ۱۴۱۲ ق، مؤسّسه الرساله بیروت.

۳۳ . شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، (۶۵۶ ق)، تحقیق: محمّد أبو الفضل إبراهیم، مؤسسه مطبوعاتی إسماعیلیان، قمّ بالأُوفسیت عن طبعه دار إحیاء الکتب العربیه.

۳۴ . صحیح ابن حبّان، ابن حبّان، (۳۵۴ ق)، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۴ ق، مؤسّسه الرساله، بیروت.

۳۵ . صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، (۲۶۱ ق)، دار الفکر، بیروت، لبنان، طبعه مصحّحه ومقابله علی عدّه مخطوطات ونسخ معتمده.

۳۶ . عدّه الداعی، ابن فهد الحلّی، (۸۴۱ ق)، تصحیح: أحمد الموحّدی القمّی، مکتبه وجدانی، قمّ.

۳۷ . علل الشرائع، الشیخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، تقدیم: السیّد محمّد صادق بحر العلوم، منشورات المکتبه الحیدریه، النجف الأشرف.

۳۸ . عیون أخبار الرضا، الشیخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، تصحیح وتعلیق وتقدیم: الشیخ حسین الأعلمی، ۱۴۰۴ ق، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

۳۹ . عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمّد اللیثی الواسطی، (القرن الثانی)، تحقیق: الشیخ حسین الحسینی البیرجندی، الطبعه الأولی، دار الحدیث، قمّ.

۴۰ . فضائل الأشهر الثلاثه، الشیخ الصدوق (۳۸۱ ق) تحقیق: غلامرضا عرفانیان، الطبعه الثانیه.

۴۱ . الکافی، الشیخ الکلینی، (۳۲۹ ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الخامسه، دار الکتب الإسلامیه، طهران.

۴۲ . الکامل، عبد اللّه بن عدی، (۳۶۵ ق)، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۹ ق، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.

۴۳ . کتاب الزهد، الحسین بن سعد الکوفی، القرن الثالث، تحقیق میرزا رضا عرفانیان، الطبعه

الأولی، ۱۳۹۹ ق، مطبعه العلمیه، قمّ.

۴۴ . کنز العمّال، المتّقی الهندی، (۹۷۵ ق)، ضبط وتفسیر: الشیخ بکری حیانی، تصحیح وفهرسه: الشیخ صفوه السقا، ۱۴۰۹ ق، مؤسّسه الرساله، بیروت.

۴۵ . کنز الفوائد، أبو الفتح الکراجکی، (۴۴۹ ق) الطبعه الثانیه، ۱۳۶۹ ش، مکتبه المصطفوی، قمّ، طبعه حجریه.

۴۶ . مجمع الزوائد، الهیثمی، (۸۰۷ ق)، الطبعه الأولی، ۱۴۰۸ ق، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۴۷ . المجموع، محیی الدین النووی، (۶۷۶ ق)، الطبعه الأولی، دار الفکر.

۴۸ . مدینه المعاجز، السیّد هاشم البحرانی، (۱۱۰۷ ق)، تحقیق عزّه اللّه المولائی الهمدانی، الطبعه الأولی، ۱۴۱۳، مؤسّسه المعارف الإسلامیه، قمّ.

۴۹ . مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، (۳۲۰ ق)، الطبعه الأولی، ۱۴۰۸ ق، مؤسسه آل البیت، قمّ.

۵۰ . مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، (۳۰۷ ق)، تحقیق حسین سلیم أسد، دارالمأمون للتراث.

۵۱ . مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، أبو الفضل علی الطبرسی (القرن السابع)، تحقیق مهدی هوشمند، الطبعه الأولی، ۱۴۱۸ ق، دار الحدیث، قمّ

۵۲ . المصباح، الکفعمی، (۹۰۵ ق)، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ق، مؤسّسه الأعلمی، بیروت.

۵۳ . معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، ۱۳۷۹ ق، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

۵۴ . المعجم الأوسط، سلیمان بن أحمد الطبرانی، (۳۶۰ ق)، الطبعه الأولی، ۱۴۱۵ ق، دار الحرمین للطباعه والنشر والتوزیع.

۵۵ . المعجم الکبیر، الطبرانی، (۳۶۰ ق) تحقیق حمدی السلفی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت لبنان

۵۶ . مکارم الأخلاق، الشیخ الطبرسی (۵۴۸ ق) الطبعه السادسه، منشورات الشریف الرضی، قمّ.

۵۷ . کتاب من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الثانیه، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

۵۸ . میزان الحکمه، محمّد الریشهری، تحقیق دار الحدیث، الطبعه

الأولی، دار الحدیث.

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ – مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ – قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ – بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ – فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ – روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت – دفاع از حقیقت و ولایت

۶ – سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ – روی دست آسمان: عید غدیر

۸ – سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ – آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ – فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ – الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شـهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکتون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

۱ . قال الصادق علیه السلام: «برّ الوالدین من حسن معرفه العبد باللّه ، إذ لا عباده أسرع بلوغاً بصاحبها إلی رضی اللّه من حرمه الوالدین المسلمین لوجه اللّه تعالی ؛ لأنّ حقّ الوالدین مشتقّ من حقّ اللّه تعالی إذا کانا علی منهاج الدین والسنّه...»: التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۴۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۷، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۸.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «... یا معشر الملسمن ، اتّقوا اللّه وصلوا أرحامکم فإنّه لیس من ثواب أسرع من صله الرحم وعقوق الوالدین، فإنّ ریح الجنّه یوجد من مسیره ألف عام ، واللّه لا یجدها قاطع رحم ولا شیخ زان»: مجمع الزاوئد ج ۵ ص ۱۲۵، ج ۸ ص ۱۴۹، المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۸، کنز العمّال ج ۱۶ ص ۹۶، الکامل لابن عدی ج ۱۳۸۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۸ ص ۸۱. ۲ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «رضی الربّ فی رضی الوالدین ، وسخطه فی سخط الوالدین»: تفسیر القرطبی ج ۵ ص ۱۸۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۵. ۳ . الإمام الکاظم علیه السلام: «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: کن بارّاً واقتصر علی الجنّه، وإن کنت عاقّاً فاقتصر علی النار»: الکافی ج ۲ ص ۳۴۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۴۳.

وقال العلّامه المجلسی فی شرح الحدیث: فاقتصر علی الجنّه: أی اکتف بها، وفیه تعظیم

أجر البرّ ، حتّى أنّه يوجب دخول الجنّه، ويفهم منه أنّه يكفّر كثيراً من السيئات، ويرجّح عليها فى ميزان الحساب: بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰. ۴ . لإمام الصادق عليه السلام: «إنّ رسول اللّه حضر شابّاً عند وفاته فقال له: قل: لا إله إلاّ اللّه، قال: فاعتقل لسانه مراراً ، فقال لامرأه عند رأسه: هل لهذا أُمّ؟ قالت: نعم ، أنا أُمّه، قال أفساخطه أنت عليه؟ قالت: نعم، ما كلّمته منذ ستّ حجج، قال لها: أرضى عنه، قالت رضى اللّه عنه برضاك يا رسول اللّه. فقال له رسول اللّه: قل لا إله إلاّ اللّه قال: فقالها...»: الأمالى للمفيد ص۲۸۷، الأمالى للطوسى ص ۶۵، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۵، ج ۷۸ ص ۲۳۲، ج ۹۲ ص ۳۴۲. ۵ . عن هَمّام بن مُنبِّه، عن حُجر يعنى المَدَرِىّ قال: «قدمت مكّه وبها أبو الذرّ جندب بن جناده، وقدم فى ذلک العام عمر بن الخطّاب حاجّاً ومعه طائفه من المهاجرين والأنصار فيهم علىّ بن أبى طالب صلوات اللّه عليه، فبينا أنا فى المسجد الحرام مع أبى الذر جالس ، إذ مرّ بنا علىّ عليه السلام ، ووقف يصلّى بإزائنا ، فرماه أبو الذرّ ببصره، فقلت: رحمک اللّه يا أبا ذرّ ، إنّک لتنظر إلى علىّ عليه السلام فما تقلع عنه؟ قال: إنّى أفعل ذلک، فقد سمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم يقول: النظر إلى علىّ بن أبى طالب عباده، والنظر إلى الوالدين برأفه ورحمه عباده، والنظر فى الصحيفه يعنى صحيفه القرآن عباده، والنظر إلى الكعبه عباده»: الأمالى للطوسى ص ۴۵۵، كنز الفوائد ص۲۱۵، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۱۲، ج ۳۸

ص ۱۹۶. ۶. الإمام الصادق صلى الله عليه و آله وسلم: «ثلاث دعوات لاـ يحجبن عن اللّه تعالى: دعاء الوالد لولده إذا برّه، ودعوته عليه إذا عقّه، ودعاء المظلوم على ظالمه، ودعاو لمن انتصر له منه، ورجل مون دعا لأخٍ له مون واساه فينا، ودعاو عليه إذا لم يواسه مع القدره عليه واضطرار أخيه إليه»: الأمالى للطوسى ص ۲۸۰، عدّه الداعى ص ۱۲۱، المصباح للكفعمى ص ۷۶۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۲ و ۳۹۶، ج ۷۲ ص ۳۱۰، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۳۱۰، ميزان الحكمه ج ۲ ص ۸۸۳ . ۷ . تاريخ مدينه دمشق ج ۳۳ ص ۵۱، أُسد الغابه ج ۳ ص ۲۵۶، تهذيب الكمال ج ۱۶ ص ۱۲۱، سير أعلام النبلاء ج ۱ ص ۴۶۱، الإصابه ج ۴ ص ۱۹۸، تقريب التهذيب ج ۱ ص ۵۳۳. ۸. عن ابن مسعود قال: «سألت رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم: أىّ الأعمال أحبّ إلى اللّه عزّ وجلّ؟ قال: الصلاه لوقتها، قلت: ثمّ أىّ شىء؟ قال: برّ الوالدين، قلت: ثمّ أىّ شىء؟ قال: الجهاد فى سبيل اللّه عزّ وجلّ»: صحيح مسلم ج ۱ ص ۹۳، سنن النسائى ج ۱ ص ۲۹۳، صحيح ابن حبّان ج ۴ ص ۳۳۸، المعجم الكبير ج ۱۰ ص ۱۹، تاريخ بغداد ج ۳ ص ۴۲۳، المجموع للنووى ج ۴ ص ۳، سبل السلام ج ۱ ص ۱۱۶، الخصال ص ۱۶۳، بحار الأنوارج ۷۱ ص ۷۰. ۹. الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم: من أدرك شهر رمضان فلم يُغفر له فأبعده اللّه، ومن أدرك والديه فلم يُغفر له فأبعده اللّه، ومن ذُكرتُ عنده فلم يصل علىّ فلم يُغفر له فأبعده اللّه»: ثواب

الأعمال ص ۶۵، فضائل الأشهر الثلاثه ص ۵۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۴، ج ۸۶ ص ۲۶۱.

عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «ومن أدرک أبویه أو أحدهما فلم یبرّهما فمات فدخل الجنّه فأبعده اللّه...»: مجمع الزاوئد ج ۸ ص ۱۳۹، کنز العمّال ج ۱۶ ص ۴۲، الدرّ المنثور ج ۱ ص ۱۸۵، مسند أبی یعلی ج ۱۰ ص ۳۲۸. ۱۰ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «أبشر یا علیّ ، فإنّ منزلک فی الجنّه مواجه منزلی ، وأنت معی فی الرفیق الأعلی فی أعلی علّیین...»: الخصال ص ۵۷۷،بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۴۴۱. ۱۱ . الإمام الباقر علیه السلام: «أربع من کنّ فیه من المؤمنین أسکنه اللّه فی أعلی علّیین فی غرف فوق غرف، فی محلّ الشرف کلّ الشرف: من آوی الیتیم ونظر له فکان له أباً، ومن رحم الضعیف وأعانه وکفاه ، ومن أنفق علی والدیه ورفق بهما وبرّهما ولم یحزنهما، ومن لم یخرق بمملوکه وأعانه علی ما یکلفه، ولم یستسعه فیما لم یطق»: الأمالی للمفید ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۳۸۰، ج ۷۱ ص ۷۲ و ۱۴۰. ۱۲ . الإمام الصادق علیه السلام: «إنّ رسول اللّه لقیه أعرابی فقال له: یا رسول اللّه إنّی خرجت أُرید الحجّ ففاتنی ، وأنا رجل معیل ، فمرنی أن أصنع فی مالی ما أبلغه به مثل أجر الحاجّ. قال: فالتفت إلیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فقال له: انظر إلی أبی قبیس ، فلو أنّ أبا قبیس لک ذهبه حمراء أنفقته فی سبیل اللّه ، ما بلغت به ما یبلغ الحاجّ، ثمّ قال: إنّ الحاجّ إذا أخذ فی جهازه لم یرفع شیئاً ولم یضعه إلاّ کتب اللّه له عشر حسنات ومحی عنه

عشـر سيّئات ورفع له عشر درجات ، فإذا ركب بعيره لم يرفع خفّاً ولم يضعه إلاّ كتب اللّه له مثل ذلك ، فإذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه...»: تهـذيب الأحكام ج ۵ ص ۲۰، الحدائق الناظره ج ۱۴ ص ۱۶، جواهر الكلام ج ۱۷ ص ۲۱۵، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۱۱۳. ۱۳ . ابن عبّاس قال: «قال رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسلم: ما ولد بارّ نظر إلى أبويه برحمه ، إلاّ كان له بكلّ نظره حجّه مبروره، فقـالوا: يـا رسول اللّه وإن نظر فى كلّ يوم مئه نظره؟ قال: نعم، اللّه أكبر وأطيب»: الأمالى للطوسـى ص ۳۰۷، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۳. ۱۴ . الإمام الصادق عليه السـلام: «أتى رجل رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم فقال: يا رسول اللّه ، إنّى راغب فى الجهاد نشيط، قال: فقال له النبىّ صـلى الله عليه و آله وسـلم : فجاهـد فى سبيل اللّه ، فإنّك إن تُقتل تكن حيّاً عند اللّه تُرزق، وإن تمت فقـد وقـع أجرك على اللّه، وإن رجعت رجعت من الـذنوب كمـا وُلـدت، قـال: يـا رسول اللّه ، إنّ لى والـدين كبيرين يزعمـان أنّهمـا يأنسان بى ويكرهان خروجى؟ ! فقال رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم : فقرّ مع والـديك ، فوالـذى نفسـى بيده لأنسـهما بك يوماً وليله خير من جهاد سنه»: الكافى ج ۲ ص ۱۶۰، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۲. ۱۵ . رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم: «إنّ صبر المسـلم فى بعض مواطن الجهـاد يومـاً واحـداً ، خيراً له من عبـاده أربعين سنه...» مستدرك الوسائل ج ۱۱ ص ۲۱، جامع أحاديث الشيعه ج ۷۱۳، شرح ابن أبى الحديد ج ۱۰ ص ۳۹. ۱۶ . حالا حاضر هستى با هم

یک محاسبه ای بکنیم: یک روز جهاد ثواب چهل سال عبادت دارد، اگر ۴۰ را در تعداد روزهای سال قمری ضرب کنی عدد ۱۴۲۰۰ به دست می آید، یعنی ۴۰ سال ۱۴۲۰۰ روز دارد. پس یک روز جهاد ثواب ۱۴۲۰۰ روز عبادت می شود. از طرف دیگر یک شب نزد پدر و مادر ماندن ثواب یک ۳۵۵ روز جهاد دارد. اگر ۱۴۲۰۰ را ضرب در ۳۵۵ بکنیم به عدد ۰۰۰ ۰۴۱ ۵ روز می رسیم. اگر این عدد را در ۳۵۵۰۰ عدد روزهای یک قرن تقسیم کنی به ۱۴۲ قرن می رسی. آیا باور می کنی یک شب کنار پدر و مادر ثواب ۱۴۲ قرن عبادت را داشته باشد؟ ۱۷ . «خرجت من عند أبی عبد اللّه علیه السلام لیله ممسیاً ، فأتیت منزلی بالمدینه ، وکانت أُمّی معی، فوقع بینی وبینها کلام، فأغلظت لها، فلمّا أن کان من الغد صلّیت الغداه وأتیت أبا عبد اللّه ۷ ، فلمّا دخلت علیه فقال لی مبتدءاً: یا أبا مهزم ، مالک ولخالده أغلظت فی کلامها البارحه؟ أما علمت أنّ بطنها منزل قد سکنته، وأنّ حجرها مهد قد غمزته، وثدیها وعاء قد شربته؟ قال: قلت: بلی ، قال: فلا تغلظ لها»: بصائر الدرجات ص ۲۶۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۷۲۹، مدینه المعاجز ج ۵ ص ۳۱۴. ۱۸ . الإمام الرضا علیه السلام: «إنّ رجلًا من بنی إسرائیل قتل قرابه له، ثمّ أخذه فطرحه علی طریق أفضل سبط من أسباط بنی إسرائیل، ثمّ جاء یطلب بدمه ، فقالوا لموسی علیه السلام: إنّ سبط آل فلان قتلوا فلاناً ، فاخبرنا من قتله؟ قال: ائتونی ببقره، «قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ

مِنَ الْجَاهِلِينَ» ، ولو أنّهم عمدوا إلى بقره أجزأتهم ، ولكن شدّدوا فشدّد اللّه عليهم، «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِىَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَ لاَ بِكْرٌ» يعنى لا صغيره ولا كبيره، «عَوَانُ بَيْنَ ذَ لِكَ» ، ولو أنّهم عمدوا إلى بقره أجزأتهم ، ولكن شدّدوا فشدّد اللّه عليهم، «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَآءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ» ، ولو أنّهم عمدوا إلى بقرهٍ لأجزأتهم ، ولكن شدّدوا فشدّد اللّه عليهم... فطلبوها فوجدوها عند فتىً من بنى إسرائيل ، فقال: لا أبيعها إلاّ بملئ مسكها ذهباً ، فجاؤا إلى موسى عليه السلام فقالوا له ذلك ، فقال: اشتروها ، فاشترَوها وجاؤوا بها ، فأمر بذبحها ، ثمّ أمر أن يضربوا الميّت بذنبها، فلمّا فعلوا ذلك حيى المقتول، وقال: يا رسول اللّه! إنّ ابن عمّى قتلنى، دون من يدّعى عليه قتلى ، فقال لرسول اللّه موسى عليه السلام بعض أصحابه: إنّ هذه البقره لها نبأ ، فقال وما هو؟ قال إنّ فتىً من بنى إسرائيل كان بارّاً بأبيه ، وأنّه اشترى تبيعاً فجاء إلى أبيه ، فرأى أنّ الأقاليد تحت رأسه، فكره أن يوقظه ، فترك ذلك البيع، فاستيقظ أبوه فأخبره ، فقال أحسنت ، خذ هذه البقره فهى لك عوضاً لما فاتك ، قال: فقال رسول اللّه موسى عليه السلام: انظروا إلى البرّ ما بلغ بأهله»: الأمالى للطوسى ص ۳۰۰، تفسير العيّاشى ج ۱۰ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۸۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۶۳، ج ۷۱ ص ۶۸. ۱۹ . الإمام الصادق عليه السلام: «البرّ وصدقه السرّ ينفيان الفقر،

ویزیدان فی العمر ، ویدفعان عن سبعین میته سوء»: وسائل الشیعه ج ۹ ص ۳۹۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۱، ج ۹۳ ص ۱۳۱. ۲۰ . الإمام الصادق علیه السلام: «وإن أحببت أن یزید اللّه فی عمرک فسرّ أبویک، قال: وسمعته یقول: إنّ البرّ یزید فی الرزق...» کتاب الزهد ص ۳۴، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۲، ج ۱۳ ص ۱۱۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۸۱، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۳۴۴.

عن حنان بن سدیر ، قال: «کنّا عند أبی عبد اللّه علیه السلام وفینا میسر ، فذکروا صله القرابه ، فقال أبو عبد اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: یا میسر قد حضر أجلک غیر مرّه ولا مرّتین، کلّ ذلک یؤخّر اللّه أجلک، لصلتک قرابتک، وإن کنت ترید أن یزاد فی عمرک فبرّ شیخیک ، یعنی أبویه»: الدعوات ص ۱۲۶، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۴. ۲۱ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «رأیت بالمنام رجلاً من أُمّتی قد أتاه ملک الموت لقبض روحه، فجاءه برّه بوالدیه فمنعه منه»: الأمالی للصدوق ص ۳۰۱، مستدرک الوسائل ج ۴۸۵۷، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۰. ۲۲ . الإمام الصادق علیه السلام: «من أحبّ أن یخفّف اللّه عزّ وجلّ عنه سکرات الموت، فلیکن لقرابته وصولاً، وبوالدیه بارّاً، فإذا کان کذلک، هوّن اللّه علیه سکرات الموت، ولم یصبه فی حیاته فقر أبداً»: الأمالی للصدوق ص ۴۷۳، روضه الواعظین ص ۳۶۷، الأمالی للطوسی ص ۴۳۲، مشکاه الأنوارص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۱. ۲۳ . أمیر المؤمنین علیه السلام: «لو یعلم المصلّی ما یغشاه من جلال اللّه ، ما سرّه أن یرفع رأسه من سجوده»: الخصال ص ۶۳۲، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۸۹، بحار

الأنوار ج ۱۰ ص ۱۱۱. ۲۴ . أمير المؤمنين عليه السلام: «الصلاه عمود الدين ، وهی أوّل ما ينظر اللّه فيه من عمل ابن آدم ، فإن صحّت نظر فی باقی عمله ، وإن لم تصحّ لم ينظر فی عمل»: دعائم الإسلام ج ۱۳۳۱، تهذيب الأحكام ج ۲ ص ۲۳۷، وسائل الشيعه ج ۴ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۴ ص ۶. ۲۵ . الإمام الصادق عليه السلام: «من نظر إلی أبويه نظر ماقت وهما ظالمان له، لم يقبل اللّه له صلاه»: الكافی ج ۲ ص ۳۴۹، وسائل الشيعه ج ۲۱ ص ۵۰۱، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۱. ۲۶ . عن زكريا بن إبراهيم ، قال: «كنت نصرانياً فأسلمت وحججت، فدخلت علی أبی عبد اللّه عليه السلام فقلت: إنّی كنت علی النصرانيه وإنّی أسلمت ، فقال: وأیّ شیء رأيت فی الإسلام؟ قلت: قول اللّه عزّ وجلّ: «مَا كُنتَ تَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَ لاَ الْاءِيمَانُ وَ لَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَن نَّشَآءُ» ، فقال: لقد هداك اللّه ثمّ قال: اللّهمّ اهده - ثلاثاً سل عمّا شئت يا بنی ، فقلت إنّ أبی وأُمی علی النصرانيه وأهل بيتی، وأُمّی مكفوفه البصر ، فأكون معهم وآكل فی آنيتهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا، ولا يمسّونه، فقال: لا بأس ، فانظر أُمّك فبرها ، فإذا ماتت فلا تكلها إلی غيرك ، كن أنت الذی تقوم بشأنها، ولا تخبرنّ أحداً أنّك أتيتنی حتّی تأتينی بمنی إن شاء اللّه . قال: فأتيته بمنی والناس حوله كأنّه معلّم صبيان، هذا يسأله وهذا يسأله، فلمّا قدمت الكوفه ألطفت لأُمّی وكنت أطعمها وافلی ثوبها ورأسها وأخدمها ، فقالت لی: يا بنی ما

كنت تصنع بى هـذا وأنت على دينى ، فما الـذى أرى منك منـذ هاجرت فدخلت فى الحنيفيه؟ فقلت: رجل من ولد نبيّنا أمرنى بهـذا، فقالت: هـذا الرجل هو نبىّ؟ فقلت: لا ، ولكنّه ابن نبىّ ، فقالت: يا بنى ، هـذا نبىّ إنّ هـذه وصايا الأنبياء، فقلت: يا أُمّه! إنّه ليس يكون بعـد نبيّنـا نبىّ ، ولكنّه ابنه، فقـالت: يـا بنى ، دينـك خير دين ، اعرضه علىّ ، فعرضـته عليها ، فـدخلت فى الإسـلام ، وعلّمتهـا ، فصلّت الظهر والعصـر والمغرب والعشاء الآخره، ثمّ عرض لها عارض فى الليل ، فقالت: يا بنى ، أعـد علىّ ما علّمتنى! فأعـدته عليها، فأقرّت به وماتت. فلمّا أصبحت كان المسـلمون الذين غسّلوها، وكنت أنا الذى صلّيت عليها ، ونزلت فى قبرها»: الكافى ج ٢ ص ١٦٠، بحـار الأنوار ج ٧١ ص ٥٣. ٢٧ . الإمـام السـجّاد عليه السـلام: «جاء رجل إلى النبىّ صـلى الله عليه و آله وسـلم فقال: يا رسول اللّه ، ما من عمل قبيح إلاّ قد عملته ، فهل لى من توبه؟ فقال له رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم: فهل من والـديك أحـد حىّ؟ قـال: أبى، قـال: فـاذهب فبره، قـال: فلمّا ولّى قال رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم: لو كانت أُمّه»: كتاب الزهـد ص ٣٥، مسـتدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٧٩، بحـار الأنوار ج ٧١ ص ٨٢. ٢٨ . الإمـام الباقر عليه السـلام: «إنّ العبد ليكون بارّاً بوالديه فى حياتهما ، ثمّ يموتان فلا يقضـى عنهما دينهما ولا يسـتغفر لهما، فيكتبه اللّه عزّ وجلّ عاقّاً، وإنّه ليكون عاقّاً لهمـا فى حياتهمـا غير بـارٍّ بهمـا، فـإذا ماتا قضـى دينهما واسـتغفر لهما ، فيكتبه اللّه عزّ وجلّ بارّاً»: الكافى ج ٢ ص ١٦٣، وسائل الشيعه ج ٢١

ص ۵۰۶، بحـار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۹. ۲۹ . رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم: «سـيّد الأبرار يوم القيامه رجل برّ والـديه بعد موتهما»: مستدرك الوسائل ج ۱۳ ص ۴۱۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۶. ۳۰ . الإمام الصادق عليه السلام: «من لم يزر قبر الحسين فقـد حرم خيراً كثيراً»: كامل الزيارات ص ۲۸۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۴۳۱، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۴۸. ۳۱ . الإمام الصادق عليه السـلام: «مـا يمنع الرجل منكم أن يبرّ والـديه حيّين أو ميّتين؛ يصـلّى عنهما، ويتصـدّق عنهما، ويحـجّ عنهما، ويصوم عنهما، فيكون الـذى صـنع لهما وله مثل ذلك، فيزيده اللّه عزّ وجلّ ببرّه وصـلاته خيراً كثيراً»: الكافى ج ۲ ص ۱۵۹، مشكاه الأنوار ص ۲۶۸، وسائل الشيعه ج ۲ ص ۴۴۴. ۳۲ . الذاريات ايه ۵۶: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاٍنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، وإمام صادق نيز در ذيل اين آيه فرمودند: «خلقهم ليأمرهم بالعباده»: علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳. ۳۳ . أمير المؤمنين عليه السلام: «قبله الولد رحمه ، وقبله المرأه شهوه ، وقبله الوالـدين عبـاده ، وقبله الرجـل أخـاه دين»: مكارم الأخلاق ص ۲۲۰، بحـار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۹۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۲۱ ص ۴۱۶. ۳۴ . الإمـام الصـادق عليه السـلام: «إذا كان يوم القيامه ، كُشف غطاء من أغطيه الجنّه، فوجـد ريحها من كـانت له روح من مسـيره خمسـمئه عام، إلاّ صـنفاً واحـداً، قلت: من هم؟ قال: العاقّ لوالـديه»: الكافى ج ۲ ص ۳۴۸، مستدرك الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰.

الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم فى كلام له: إيّاكم وعقوق الوالدين، فإنّ ريح الجنّه توجد من مسيره ألف

عام، ولا يجدها عاقّ ولا قاطع رحم، ولا شيخ زان ولا جار إزاره خيلاء ، إنّما الكبرياء للّه ربّ العالمين»: الكافی ج ۲ ص ۳۴۹، معانی الأخبار ص ۳۳۰، مکارم الأخلاق ص ۱۰۹. ۳۵ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «ثلاثه من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخّر إلى الآخره: عقوق الوالدين، والبغی علی الناس، وکفر الإحسان»: الأمالی للمفید ص ۲۳۷، الأمالی للطوسی ص ۱۴، بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۳۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۳ ص ۵۳۶. ۳۶ . الإمام الهادی علیه السلام: «العقوق یعقب القلّه ويؤدّی إلى الذلّه»: مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۴. ۳۷ . رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: «أربعه لا ینظر اللّه إلیهم یوم القیامه: عاقّ، ومنّان، ومکذّب بالقدر، ومدمن خمر»:الخصال ص ۲۰۳، عیون الحکم والمواعظ ص ۷۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۴، المعجم الکبیر ج ۸ ص ۲۴۱، الجامع الصغیر ج ۱ ص ۱۴۳. ۳۸ . أمیر المؤمنين علیه السلام: «من أحزن والدیه فقد عقّهما»: الخصال ص ۶۲۱، تحف العقول ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۲.

وکذلک روی عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۷۲، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۳۹۰، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۲۷. ۳۹ . الإمام الصادق علیه السلام: «وعلم اللّه شیئاً أدنی من أُفّ لنهی عنه، وهو من أدنی العقوق، ومن العقوق أن ینظر الرجل إلی والدیه فیحدّ النظر إلیهما»: الکافی ج ۲ ص ۳۴۹، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۵۰۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۴. ۴۰ . عن معمر بن خلّاد قال: «قلت لأبی الحسن الرضا علیه السلام: أدعو لوالدیّ إذا کانا لا یعرفان الحقّ؟ قال: ادع

لهما وتصـدّق عنهما ، وإن كانا حيّين لا يعرفان الحقّ فـدارهما، فإنّ رسول اللّه ۶ قـال: إنّ اللّه بعثنى بالرحمه لا بالعقوق»: الكافى ج ۲ ص ۱۵۹، وسائل الشيعه ج ۲۱ ص ۴۹۰، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۹. ۴۱ . الإمام الباقر عليه السلام: «ثلاث لم يجعل اللّه عزّ وجـلّ لأحـد فيهنّ رخصه: أداء الأمـانه إلى البرّ والفاجر، والوفاء بالعهـد للبرّ والفاجر، وبرّ الوالـدين برّين كانا أو فاجرين»: الكافى ج ۲ ص ۱۶۲، وسائل الشيعه ج ۲۱ ص ۴۹۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۶. ۴۲ . الإمام الصادق عليه السلام: «يكون الرجل عاقّاً لوالـديه فى حياتهما، فيصوم عنهما بعد موتهما، ويصـلّى ويقضـى عنهما الدين، فلا يزال كذلک حتّى يكتب بارّاً بهما ، وإنّه ليكون بـارّاً بهمـا فى حياتهمـا ، فـإذا مات لا يقضـى دينهما ولا يبرّهما بوجه من وجوه البرّ ، فلا يزال كـذلک حتّى يُكتب عاقّاً»: مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۱۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۵. ۴۳ . عن أبى ولّاد الحنّاط قال: «سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن قول اللّه عزّ وجلّ: «وَ بِالْوَ لِدَيْنِ إِحْسَانًا» ، ما هذا الإحسان؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهما، وأن لا تكلّفهما أن يسألاک شيئاً ممّا يحتاجان إليه وإن كانا مسـتغنيّين، أليس يقول اللّه عزّ وجلّ: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»...»: الكافى ج ۲ ص ۱۵۷، وسائل الشيعه ج ۲۱ ص ۴۸۸.

الإمام الكاظم عليه السـلام: «سأل رجل رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم: ما حقّ الوالد على ولده؟ قال: لا يسمّيه باسمه، ولا يمشـى بين يديه، ولا يجلس قبله، ولا يستسب له»: الكافى ج ۲ ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۴۵. ---------------- ---

--------------- --------------- --

۱ --

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹